



درباره تضاد

باز تایپ از روی آثار منتخب مائوتسه دون

تایپ کننده: فرهاد گلستانی

درباره تضاد

(اوت 1937)

قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها ، یا قانون وحدت اضداد، اساسی ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است. لنین می گوید : « دیالکتیک به معنای واقعی کلمه ، مطالعه تضاد در خود جوهر اشیاء و پدیده هاست. » (1) لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک و همچنین هسته دیالکتیک می نامید. (2) از این رو ما در مطالعه این قانون نمی توانیم از برخورد با موضوعات گوناگون ، از برخورد با یک سری مسائل فلسفی خودداری ورزیم. چنانچه ما این مسائل را روشن بسازیم ، دیالکتیک ماتریالیستی را از اساس خواهیم فهمید. این مسائل بدین قرارند : دو جهان بینی، عام بودن تضاد، خاص بودن تضاد، تضاد عمده و جهت عمده تضاد، همگونی و مبارزه اضداد و مقام آنتاگونیسم در تضاد.

انتقادی که طی سالهای اخیر از طرف محافل فلسفی اتحاد شوروی بر ایده آلیسم مکتب دبورین وارد شده ، توجه ما را به شدت به سوی خود جلب کرده است. ایده آلیسم دبورین در حزب کمونیست چین تأثیر بسیار زیان بخشی گذاشته است و نمی توان ارتباط نظرات دگماتیستی درون حزب ما را با متدولوژی این مکتب نادیده گرفت. بدین جهت ریشه کن کردن نظرات دگماتیستی باید هدف عمده تحقیقات فلسفی کنونی ما باشد.

1- دو جهان بینی

در تاریخ شناخت بشر همواره دو برداشت از قانون تکامل عالم وجود داشته است : یکی برداشتی متافیزیکی و دیگری برداشت دیالکتیک است که دو جهان بینی متضاد را تشکیل می دهند. لنین می گوید :

« دو برداشت اساسی (یا دو برداشت ممکن؟ یا دو برداشتی که در تاریخ دیده می شود؟) از تکامل (اولوسیون) عبارتست از : تکامل بمتابه کاهش و افزایش ، بمتابه تکرار، و تکامل بمتابه وحدت اعداد، تقسیم یک واحد به اعداد دافع یکدیگر و روابط متقابل آنها. » (3)

لنین در اینجا درست از همین دو جهان بینی مختلف سخن می گوید.

متافیزیک را در زبان چینی « شوان شوه » می نامند. این شیوه تفکر، چه در چین و چه در اروپا ، طی یک دوره تاریخی بسیار طولانی متعلق به جهان بینی ایده آلیستی بود و در فکر انسانها موضع مسلطی را اشغال می کرد. در اروپا ماتریالیسم در اوان پیدایش بورژوازی نیز متافیزیکی بود. ولی از آنجا که یک سری از کشورهای اروپایی در طول تکامل اجتماعی – اقتصادی خود به مرحله کاپیتالیسم بر رشد گام نهادند و نیروهای مولده ، مبارزه طبقاتی و علوم به سطح بی نظیری در تاریخ رسیدند، و همچنین از آنجا که پرولتاریای صنعتی به عظیم ترین قوه محرکه تکامل تاریخ بدل گشت، جهان بینی دیالکتیکی – ماتریالیستی مارکسیستی پدید آمد. از آن پس، علاوه بر ایده آلیسم ارتجاعی آشکار و کاملاً عریان، اولوسیونیسیم عامیانه بمتابه ضد دیالکتیک ماتریالیستی نیز در میان بورژوازی نمودار گردید.

جهان بینی متافیزیکی یا اولوسیونیستی عامیانه جهان را منفرد ، ساکن و یک جانبه می بیند. این جهان بینی کلیه اشیاء و پدیده های جهان، اشکال و انواع آنها را بطور ابدی منفرد از یکدیگر و لایتغیر ملاحظه می کند. اگر هم در اینجا صحبتی از تغییر در میان باشد، منظور فقط کاهش یا افزایش کمی و تغییر مکان است. به علاوه ، علل چنین افزایش یا کاهش و تغییر مکانی در درون اشیاء و پدیده ها نهفته نیست، بلکه این علل را باید در بیرون اشیاء و پدیده ها یعنی در تأثیر نیروهای خارجی یافت. متافیزیسینها باز بر این نظرند که انواع گوناگون اشیاء و پدیده های جهان و همچنین خواصشان از بدو پیدایش لایتغیر می ماند و تغییراتی آتی آنها فقط افزایش یا کاهش کمی است. متافیزیسینها باز بر این عقیده اند که هر شیئی یا پدیده ای الابد فقط می تواند نوع خود را تجدید کند، ولی قادر نیست به شیئی و یا پدیده دیگری بدل گردد. به عقیده آنها استثمار سرمایه داری، رقابت سرمایه داری، ایدئولوژی اندیویدوآلیستی جامعه سرمایه داری و غیره – همه اینها در جامعه بردگی آنتیک و حتی در جامعه اولیه وجود داشته اند و بطور جاودانی و لایتغیر باقی خواهند ماند. متافیزیسینها علل تکامل جامعه را به شرایط خارجی جامعه ، مانند اوضاع جغرافیایی ، آب و هوا و غیره نسبت می دهند. آنها علل تکامل اشیاء و

پدیده‌ها را بطور ساده در خارج آنها می‌جویند و تز دیالکتیک ماتریالیستی را مبنی بر اینکه اشیاء و پدیده‌ها در اثر تضادهای درونی خود تکامل می‌یابند، انکار می‌نمایند. از این رو آنها نه قادر به توضیح تنوع کیفی اشیاء و پدیده‌ها هستند و نه می‌توانند تغییر یک کیفیت را به کیفیت دیگر توجیح کنند. در اروپا این شیوه تفکر طی قرون هفدهم و هجدهم تحت عنوان ماتریالیسم مکانیکی و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بمثابه اولوسیونیسیم عامیانه رواج داشت. در چین شیوه تفکر متافیزیکی که در این جمله بیان می‌یافت: «سپهر تغییرناپذیر است، تائو نیز تغییرناپذیر است.» (4) مدتی مدید از طرف طبقه پوسیده فئودال حاکم پشتیبانی می‌شد. ولی ماتریالیسم مکانیکی و اولوسیونیسیم عامیانه که در صد سال اخیر از اروپا وارد شده، مورد پشتیبانی بورژوازی قرار می‌گیرد.

جهان بینی دیالکتیک ماتریالیستی، برخلاف جهان بینی متافیزیکی، بر آنست که پژوهش تکامل یک شیئی یا پدیده را باید از درون آن، از روابط آن با اشیاء و پدیده‌های دیگر شروع کرد؛ به بیان دیگر تکامل اشیاء و پدیده‌ها باید بمثابه حرکت جوهری و ضرور آنها ملاحظه گردد، البته با توجه به اینکه هر شیئی یا پدیده در جریان حرکت خود با اشیاء و پدیده‌های محیط در ارتباط می‌آید و متقابلاً بر یکدیگر اثر می‌نهند. علت اساسی تکامل هر شیئی یا پدیده در بیرون آن نیست، بلکه در درون آن است، در سرشت متضاد اشیاء و پدیده‌ها نهفته است. سرشت متضاد ذاتی هر شیئی یا پدیده است و از همین جاست که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده‌ها ناشی می‌شود. سرشت متضاد یک پدیده علت اساسی تکامل آن است، حال آنکه رابطه و تأثیر متقابل آن با پدیده‌های دیگر علل ثانوی را تشکیل می‌دهد. بدینسان دیالکتیک ماتریالیستی تئوری علل خارجی یا انگیزه خارجی ماتریالیسم مکانیکی متافیزیکی و اولوسیونیسیم عامیانه متافیزیکی را قطعاً رد می‌کند. بدیهی است که علل خارجی ناب فقط می‌تواند سبب حرکت مکانیکی اشیاء و پدیده‌ها بشود، یعنی فقط تغییری در مقیاس و کمیت پدید آورد ولی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا اشیاء و پدیده‌ها از نظر کیفی بی‌نهایت متنوع اند و متقابلاً به یکدیگر بدل می‌گردند. در حقیقت حتی حرکت مکانیکی تحت تأثیر نیروهای خارجی نیز ناشی از سرشت متضاد اشیاء و پدیده‌هاست. رشد ساده، نشو و نمای کمی در نباتات و حیوانات هم بطور عمده در اثر تضادهای درونی صورت می‌گیرد. به همین ترتیب رشد و تکامل جامعه بطور عمده ناشی از علل خارجی نیست، بلکه در اثر علل درونی جامعه صورت می‌گیرد. بسیاری از

کشورهایی که دارای شرایط جغرافیایی و آب و هوایی تقریباً مساوی هستند، در درجه تکاملی خود با یکدیگر تفاوت و ناموزونی بزرگی نشان می دهند. حتی در یک کشور واحد بدون آنکه در وضع جغرافیایی و آب و هوایی آن صورت گیرد، تحولات اجتماعی عظیمی رخ می دهد. روسیه امپریالیستی به اتحاد شوروی سوسیالیستی تغییر یافت، ژاپن فئودالی که تمام درها را به روی خود بسته بود، ژاپن امپریالیستی شد، ولی تغییری در وضع جغرافیایی و آب و هوایی این کشورها رخ نداد. چین که مدت مدیدی تحت سلطه نظام فئودالی قرار داشت، طی صد سال اخیر تحولات شگرفی یافته و اکنون در جهت ایجاد چین نوین آزاد و از بند رسته تغییر می یابد، معهدا در اوضاع جغرافیایی و آب و هوایی آن تغییری حاصل نشده است. البته شرایط جغرافیایی و آب و هوایی کره عرض در مجموع و در قسمتهای مختلف آن نیز در تغییر است، ولی این تغییرات در مقایسه با دگرگونیهای اجتماعی چندان قابل اهمیت نیستند. در حالیکه برای تظاهر تغییرات جغرافیایی و آب و هوایی به ده ها، صدها و یا میلیونها هزار سال احتیاج است، برای تظاهر تغییرات اجتماعی چند هزار سال، چند صد سال، چند ده سال و یا حتی گاهی فقط چند سال یا چند ماه (در زمان انقلاب) بیشتر لازم نیست. از دیدگاه دیالکتیک ماتریالیستی تغییرات طبیعت بطور عمده در اثر تکامل تضادهای درونی طبیعت صورت می گیرد. دگرگونیهای اجتماعی بطور عمده در اثر تکامل تضادهای درونی جامعه، یعنی در اثر تکامل تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد میان طبقات و تضاد میان نو و کهنه رخ می دهد؛ تکامل این تضادهاست که جامعه را به پیش می راند و سرانجام منجر به نشستن جامعه نوین بر جای جامعه کهنه می گردد. آیا دیالکتیک ماتریالیستی علل خارجی را حذف می کند؟ به هیچ وجه. دیالکتیک ماتریالیستی بر آنست که علل خارجی شرط تحول و علل داخلی اساس تحول اند، در عین اینکه علل خارجی بوسیله علل داخلی مؤثر واقع می شوند. تخم مرغ تحت حرارت مناسب به جوجه بدل می شود، ولی هیچ حرارتی قادر به آفرینش جوجه از سنگ نیست، زیرا اساس تحول این دو متفاوت است. خلقهای کشورهای مختلف دائماً بر یکدیگر تأثیر می نهند. در دوران سرمایه داری و بویژه در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی تأثیر و نفوذ کشورها بر یکدیگر در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فوق العاده زیاد است. انقلاب سوسیالیستی اکتبر نه فقط در تاریخ روسیه بلکه در تاریخ جهان نیز عصر نوینی را گشود و در تحولات داخلی کشورهای دیگر جهان و به طریق اولی تأثیر بسیار ژرفی بر

تحولات داخلی چین نهاد. معذالک این تحولات توسط قانونمندیهای داخلی خود این کشورها و منجمله چین صورت گرفته اند. در جنگ بین دو ارتش یکی پیروز می شود و دیگری مغلوب؛ در اینجا پیروزی و شکست هر دو توسط علل داخلی تعیین می گردند. پیروزی نتیجه نیرومندی ارتش و یا فرماندهی صحیح آن است، حال آنکه شکست از ضعف و یا از اشتباه فرماندهی ناشی می شود؛ علل خارجی بوسیله علل داخلی مؤثر واقع می شوند. در چین شکست پرولتاریا توسط بورژوازی بزرگ در سال 1927 به علت اپورتونیسمی بود که در میان خود پرولتاریا (در درون حزب کمونیست چین) تظاهر کرد. وقتیکه ما با این اپورتونیسم تصویبه حساب کردیم، انقلاب چین پیشرفت خود را از سر گرفت. ولی کمی بعد انقلاب چین دوباره بطور جدی تحت ضربات دشمن قرار گرفت - این بار به علت بروز آوانتوریسم در درون حزب ما بود. و سپس هنگامی که ما با این آوانتوریسم تسویه حساب کردیم، امر ما رونق و اعتلای نوین یافت. بنابراین ملاحظه می شود که یک حزب سیاسی بخاطر رهبری کردن انقلاب به سوی پیروزی باید به صحت مشی سیاسی و استحکام سازمانی خود متکی باشد.

جهان بینی دیالکتیکی چه در چین و چه در اروپا، در عهد باستان بوجود آمده است. ولی دیالکتیک عهد باستان خصلتی خود به خودی و ابتدائی داشت و به علت شرایط اجتماعی - تاریخی آن زمان هنوز نمی توانست شکل یک سیستم تئوریک به خود بگیرد و از این رو قادر به توضیح کامل جهان نبود و بعد بوسیله متافیزیک از صحنه خارج شد. فیلسوف شهیر آلمان، هگل که از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم می زیست، سهم بسیار ارزنده ای در رشد دیالکتیک ادا نمود، ولی دیالکتیک او ایده آلیستی بود. تنها زمانی که مارکس و انگلس - این قانیدین کبیر جنبش پرولتاریائی - دستاوردهای مثبت تاریخ شناخت بشر را تعمیم دادند و بخصوص عناصر راسیونل دیالکتیک هگل را بطور انتقادی اقتباس کرده و تئوری کبیر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را خلق نمودند، انقلاب عظیم بی سابقه ای در تاریخ شناخت بشر رخ داد. این تئوری کبیر سپس از طرف لنین و استالین نضج و قوام یافت. به مجرد اینکه این تئوری به چین راه پیدا کرد، تحول شگرفی در جهان تفکر چین پدید آورد.

این جهان بینی دیالکتیکی قبل از هر چیز به ما می آموزد که باید حرکت تضادها را در اشیاء و پدیده های گوناگون به خوبی نظاره و تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل متد های حل تضادها

را نشان دهیم. از این رو برای ما درک کنکرت قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها دارای اهمیت فوق العاده است.

2- عام بودن تضاد

من بخاطر سهولت در تشریح مطلب ابتدا عام بودن تضاد و سپس خاص بودن تضاد را مورد بررسی قرار می دهیم. زیرا پس از آنکه بنیان گذاران و ادامه دهندگان کبیر مارکسیسم - مارکس، انگلس، لنین و استالین - جهان بینی دیالکتیک ماتریالیستی را کشف کردند و دیالکتیک ماتریالیستی را با موفقیت عظیمی در تحلیل بسیاری از جنبه های تاریخ بشر و تاریخ طبیعت و همچنین در مورد دگرگونی بسیاری از جنبه های جامعه و طبیعت (مثلاً در اتحاد شوروی) بکار بستند، عام بودن تضاد مورد قبول عده زیادی قرار گرفت و بدین جهت ما فقط به توضیح مختصری در این باره بسنده می کنیم؛ حال آنکه بعکس خاص بودن تضاد را هنوز بسیاری از رفقای ما و بخصوص دگماتیکیها به روشنی درک نمی کنند. آنها در نمی یابند که عام بودن تضاد درست در خاص بودن تضاد نهفته است و همچنین متوجه نیستند که مطالعه خاص بودن تضاد ذاتی اشیاء و پدیده های مشخص زمان ما دارای چه اهمیت عظیمی در هدایت جریان پراتیک انقلابی می باشد. بنابراین باید مطالعه خاص بودن تضاد را تأکید کنیم و این مسئله را بطور جامع توضیح دهیم. به این جهت ما تحلیل قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها را با تحلیل مسئله عام بودن تضاد آغاز می کنیم و سپس مسئله خاص بودن تضاد را با دقت و تأکید بیشتری مورد تحلیل قرار می دهیم و در آخر باز به مسئله عام بودن تضاد باز می گردیم.

عام بودن یا مطلق بودن تضاد معنای دوگانه دارد: اول اینکه تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده ها موجود است؛ دوم اینکه حرکت اضداد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی و پدیده دیده می شود.

انگلس می گوید: « حرکت خودش تضاد است. » (5) لنین قانون وحدت اضداد را اینطور تعریف می کند: « تصدیق (کشف) گرایشهای متضاد، دافع یکدیگر، متقابل در کلیه پدیده ها و پروسه های طبیعت (منجمله روح و جامعه) » (6). آیا این ترها صحیح اند؟ بله صحیح اند.

وابستگی متقابل و مبارزه اضداد ذاتی هر شیئی یا پدیده حیات کلیه اشیاء و پدیده ها را تعیین می کند و تکامل آنها را به پیش می راند. هیچ شیئی یا پدیده ای نیست که در درون خود تضادی نهفته نداشته باشد؛ بدون تضاد عالمی موجود نبود.

تضاد اساس اشکال بسیط حرکت (مانند حرکت مکانیکی) و به طریق اولی اساس اشکال مرکب حرکت است.

انگلس عام بودن تضاد را چنین شرح می دهد :

وقتیکه حرکت انتقالی مکانیکی ساده تضادی در درون داشته باشد، این حقیقت به طریق اولی درباره اشکال عالیتر حرکت ماده و علی الخصوص حیات آلی و تکاملش صادق است ... زندگی درست قبل از هر چیز عبارت از آنست که یک موجود در هر لحظه خود و چیز دیگری است. زندگی بنابراین نیز تضادی است که در خود اشیاء و پروسه ها موجود است و دائماً در حال زایش و فرسایش می باشد؛ به محض اینکه این تضاد قطع شود ، زندگی نیز پایان می یابد و مرگ ظاهر می گردد. به همین ترتیب دیدیم که در حیطه تفکر نیز نمی توانیم از تضاد بگریزیم و فی المثل تضاد بین استعداد معرفت جوی درونی و بی حد انسانی و وجود حقیقت آن در انسانهایی که از نظر خارجی محدود و دارای معرفت محدودند، طی نسل های متوالی بی پایان – حدالقل عملاً برای ما – ، طی پیشرفت بی نهایت حل می شود.

... یکی از اصول اساسی ریاضیات عالی تضاد است ... ولی حتی ریاضیات ابتدائی نیز مملو از تضاد است. (7)

لنین عام بودن تضاد را چنین توصیف می کند :

در ریاضیات : + و - ؛ مشتق و تابع اولیه.

در مکانیک : عمل و عکس العمل.

در فیزیک : برق مثبت و منفی.

در شیمی : ترکیب و تجزیه آنها.

در علم الاجتماع : مبارزه طبقاتی. (8)

در جنگ ، تعرض و تدافع ، پیشروی و عقب نشینی ، پیروزی و شکست ، اینها همه پدیده های متضادند. یک جهت بدون جهت دیگر نمی تواند وجود داشته باشد. مبارزه دو جهت و

رابطه متقابل آنها مجموعه واحد جنگ را می سازد ، تکامل جنگ را به پیش می راند و مسئله جنگ را حل می کند.

هر گونه تفاوتی از مفاهیم انسان باید بمتابیه انعکاس تضادهای عینی تلقی شود. انعکاس تضادهای عینی در تفکر ذهنی حرکت متضاد مفاهیم را می سازد؛ این حرکت، تکامل تفکر انسان را به پیش می راند و مسایلی را که در تفکر انسان پیدا می شود ، پیوسته حل می کند.

در درون حزب مقابله و مبارزه بین نظرات مختلف دائماً در جریان است؛ این در درون حزب انعکاسی است از تضاد بین طبقات در جامعه و تضاد بین نو و کهنه. چنانچه در حزب تضاد و مبارزه ایدئولوژیک برای حل آن وجود نداشته باشد، زندگی حزب پایان می یابد.

بدینسان معلوم شد که در همه جا و در کلیه پروسه ها – چه در اشکال بسیط یا مرکب حرکت و چه در پدیده های عینی یا فکری – تضاد موجود است. ولی آیا تضاد در مراحل اولیه هر پروسه نیز یافت می شود؟ آیا حرکت اضداد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی یا پدیده دیده می شود؟

چنانچه از مقالات فلاسفه شوروی در انتقاد از مکتب دبورین برمی آید، این مکتب معتقد است که تضاد در آغاز هر پروسه ظاهر نمی شود، بلکه زمانی پدید می آید که آن پروسه به مرحله تکاملی معینی رسیده باشد. اگر چنین باشد، پس ناگزیر علت تکامل پروسه را قبل از رسیدن به آن مرحله معین باید خارجی دانست نه داخلی. از اینجا مشاهده می شود که دبورین به تئوری متافیزیکی علل خارجی و مکانیسم انحراف یافته است. مکتب دبورین با تحلیل مسایل مشخص از این دیدگاه نتیجه می گیرد که در شرایط موجود اتحاد شوروی میان کولاکها و توده دهقانی تضادی موجود نیست، بلکه بین آنها فقط تفاوت هست؛ از این رو ملاحظه می شود که مکتب دبورین با نظرات بوخارین انطباق کامل دارد. این مکتب در تحلیل انقلاب فرانسه بر این نظر است که قبل از انقلاب در میان صنف سوم که از کارگران ، دهقانان و بورژوازی تشکیل می شد، فقط تفاوت موجود بوده ولی به هیچ وجه تضادی دیده نمی شده است. این نظرات مکتب دبورین ضد مارکسیستی است. این مکتب درک نمی کند که در هر تفاوتی که در جهان یافت شود، تضادی نهفته است و تفاوت همان تضاد است. درست از همان لحظه ای که پرولتاریا و بورژوازی – این دو طبقه پدید گشتند ، با یکدیگر در تضاد قرار گرفتند ؛ منتهی این تضاد هنوز حدت نیافته بود. حتی در شرایط اجتماعی موجود اتحاد شوروی نیز میان کارگران و دهقانان

تفاوت وجود دارد و این تفاوت خود تضادی است که بر خلاف تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نمی تواند تا درجه آنتاگونیسم حدت یابد و شکل مبارزه طبقاتی به خود بگیرد؛ کارگران و دهقانان در جریان ساختمان سوسیالیسم اتحاد مستحکمی با یکدیگر برقرار ساخته اند و تضاد میان آنان در پروسه تکامل سوسیالیسم به کمونیسم به تدریج حل خواهد شد. در اینجا صحبت بر سر گوناگونی تضادهاست نه بر سر بودن یا نبودن تضادها. تضاد عام و مطلق است و در کلیه پروسه های تکامل اشیاء و پدیده ها وجود دارد و در هر پروسه ، از ابتدا تا انتها نفوذ می کند.

پیدایش یک پروسه جدید یعنی چه؟ یعنی اینکه یک واحد کهنه با اضداد متشکله خود برای یک واحد نو با اضداد متشکله اش جا باز می کند و بدینسان پروسه جدیدی پدید می آید که جایگزین پروسه قدیم می گردد. پروسه قدیم پایان می یابد ، پروسه جدید آغاز می شود. پروسه جدید نیز دارای تضادهای نوینی خواهد بود و تاریخ تکامل تضادهای خود را شروع می کند.

لنین خاطر نشان می سازد که مارکس این حرکت اضداد را که از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها جریان دارد ، در « سرمایه » به وجهی نمونه وار تجزیه و تحلیل کرده است. این اسلوبی است که باید برای مطالعه پروسه های تکامل هر شیئی یا پدیده بکار برده شود. خود لنین نیز این اسلوب را بطور صحیح بکار بست و در کلیه آثار خود از آن پیروی نمود.

مارکس در « سرمایه » ابتدا ساده ترین ، عادی ترین ، اساسی ترین و عمومی ترین مناسبات جامعه بورژوائی (کالائی) را که می توان همه روزه و میلیاردها بار مشاهده کرد ، تحلیل می کند : تبادل کالا. تحلیل در این ساده ترین پدیده (در این « سلول » جامعه بورژوائی) کلیه تضادهای (و همینطور نطفه های کلیه تضادهای) جامعه مدرن را مکتشف می سازد. توضیحات بعدی تکامل (هم رشد و هم حرکت) این تضادها و این جامعه را در یکایک اجزایش، از ابتدا تا انتها به ما نشان می دهد.

لنین بلافاصله متذکر می شود : « این شیوه باید همچنین اسلوب توضیح (یا مطالعه) دیالکتیک بطور اعم باشد ... » (9)

کمونیستهای چین باید این اسلوب را بیاموزند؛ آنها فقط در این صورت است که می توانند تاریخ و اوضاع کنونی انقلاب چین را بطور صحیح تحلیل کنند و آینده آن را به درستی پیش بینی نمایند.

3- خاص بودن تضاد

تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده ها موجود است و در پروسه تکامل هر شیئی یا پدیده از ابتدا تا انتها نفوذ می کند؛ این است عام بودن و مطلق بودن تضاد که ما در پیش از آن سخنران رانندیم. اینک به بررسی خاص بودن و نسبی بودن تضاد بپردازیم. این مسئله را باید در سطوح مختلف مورد مطالعه قرار داد.

اول اینکه ، تضاد در هر شکل حرکت ماده دارای خصلت خاص خود است. معرفت بشر بر ماده ، معرفت بر اشکال حرکت ماده است ، زیرا در جهان هیچ چیزی به جز ماده متحرک یافت نمی شود و این حرکت ماده ناگزیر اشکال معینی به خود می گیرد. در مطالعه هر یک از اشکال حرکت ماده باید وجوه مشترک آن را با سایر اشکال حرکت ماده در نظر گرفت. ولی بخصوص مهم تر و ضرورتر – و این اساس معرفت ما را بر اشیاء و پدیده ها تشکیل می دهد – آنست که ویژگی این شکل حرکت ماده را در نظر بگیریم ، یعنی تفاوت کیفی میان این شکل حرکت ماده و اشکال دیگر حرکت را در نظر بگیریم. فقط از این طریق است که می توان اشیاء و پدیده های گوناگون را از یکدیگر تشخیص داد. هر شکل حرکت حاوی تضاد خاص خود است. این تضاد خاص ماهیت ویژه ای را تشکیل می دهد که یک پدیده را از پدیده های دیگر متمایز می سازد. اینست علت درونی و یا به بیان دیگر اساس تنوع لایتهای اشیاء و پدیده ها در جهان. در طبیعت اشکال حرکت فراوانی دیده می شود : حرکت مکانیکی، صوت، نور، حرارت، برق، تجزیه ، ترکیب و الی آخر. این اشکال حرکت ماده همگی متقابلاً به یکدیگر وابسته اند، معهذا هر کدام ماهیتاً از دیگری متمایز است. ماهیت ویژه هر شکل حرکت ماده بوسیله تضاد خاص خود این شکل حرکت معین می شود. این حقیقت نه تنها در مورد طبیعت، بلکه در مورد پدیده های اجتماعی و ایدئولوژیک نیز صادق است. هر شکل اجتماعی و هر شکل ایدئولوژیک دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه می باشد.

علوم درست بر اساس تضاد خاصی که ذاتی موضوعات گوناگون مورد تحقیق است، از یکدیگر متمایز می گردند. بنابراین تضادی که فقط متعلق به حوزه یک پدیده معین است،

موضوع پژوهش این یا آن علم را تشکیل می دهد. فی المثل ، اعداد مثبت و منفی در ریاضیات؛ عمل و عکس العمل در مکانیک؛ برق منفی و مثبت در فیزیک؛ تجزیه و ترکیب در شیمی؛ نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر در علم الاجتماع ؛ تعرض و تدافع در علم نظام؛ ایده آلیسم و ماتریالیسم ، بینش متافیزیکی و بینش دیالکتیکی در فلسفه و قس علیهذا – همه اینها موضوعات پژوهش علوم مختلفه اند، زیرا هر کدام دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه ای است. البته بدون درک عام بودن تضاد نمی توان علل عمومی و یا اساس عمومی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده ها را باز شناخت؛ معذک بدون مطالعه خاص بودن تضاد نمی توان ماهیت ویژه ای که یک شیئی یا پدیده را از دیگری متمایز می سازد، معین نمود و همینطور کشف علل خصوصی یا اساس خصوصی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده ها ، تمیز اشیاء و پدیده ها از یکدیگر و تعیین حدود حوزه های تحقیقات علمی غیر ممکن خواهد بود.

راجع به سیر توالی حرکت شناخت انسان باید گفت که حرکت شناخت انسان پیوسته از طریق معرفت بر اشیاء و پدیده های منفرد و خاص تدریجاً به معرفت بر اشیاء و پدیده های عام رشد می یابد. انسان تنها پس از آنکه ماهیت ویژه اشیاء و پدیده های متنوع فراوان را باز شناخت، می تواند به تعمیم دادن بپردازد و ماهیت مشترک اشیاء و پدیده ها را بشناسد. انسان زمانیکه بر این ماهیت مشترک معرفت یافت، در پرتو این معرفت گامی فراتر می نهد و به مطالعه اشیاء و پدیده های مشخص متنوع که تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته اند و یا تحقیقات کافی در مورد آنها به عمل نیامده است می پردازد و ماهیت ویژه آنها را پیدا می نماید؛ فقط در چنین صورتی است که انسان می تواند معرفت بر ماهیت مشترک اشیاء و پدیده ها را کامل و غنی سازد و آن را رشد و توسعه دهد و از پژمردگی و انجماد این معرفت جلوگیری نماید. پس دو پروسه معرفت عبارتند از : اول – حرکت از خاص به عام ؛ دوم – حرکت از عام به خاص. معرفت انسان همواره به شکلی مارپیچی حرکت می کند و هر یک از مارپیچ ها (البته تا زمانیکه اسلوب علمی دقیقاً مراعات شود) معرفت انسان را به مرحله عالیتتری ارتقاء می دهد و به آن پیوسته ژرفای بیشتری می بخشد. اشتباه دگماتیک های ما در این مسئله این است که آنها از یک سو درک نمی کنند که عام بودن تضاد و ماهیت مشترک اشیاء و پدیده های مختلف را فقط زمانی می توان کاملاً شناخت که قبلاً در خاص بودن تضاد تحقیق شده و ماهیت ویژه اشیاء و پدیده های منفرد شناخته شده باشند؛ و از سوی دیگر آنها در نمی یابند که پس از شناخت ماهیت

مشترک اشیاء و پدیده ها باید گامی فراتر نهند و آن اشیاء و پدیده های مشخصی را مطالعه کنند که تاکنون دقیقاً مورد تحقیق قرار نگرفته اند و یا برای اولین بار ظاهر می شوند. دگماتیک های ما مردمان تبدیلی هستند؛ آنها در کار تحقیقی درباره اشیاء و پدیده های مشخص هیچ گونه زحمتی به خود نمی دهند، حقایق عام را بمثابه چیزهای خداداد فرض می کنند، آنها را به فرمول های نامفهوم و صرفاً تجربیدی بدل می سازند و در نتیجه سیر توالی عادی نیل انسان به شناخت حقیقت را کاملاً نفی و وارونه می نمایند. آنها علاوه بر این ارتباط متقابل میان دو پروسه شناخت انسان – یعنی حرکت از خاص به عام و از عام به خاص – را درک نمی کنند. آنها تئوری شناخت مارکسیستی را اصلاً نمی فهمند.

نه فقط باید تضاد خاص هر سیستم بزرگ اشکال حرکت ماده و ماهیت این سیستم را که توسط این تضاد خاص معین می شود بررسی کرد، بلکه باید تضاد خاص و ماهیت هر پروسه را در جریان طولانی تکامل هر شکل حرکت ماده نیز مورد مطالعه قرار داد. در کلیه اشکال حرکت، هر پروسه تکامل واقعی، نه موهومی، از نظر کیفی با دیگری متفاوت است. ما باید در کار تحقیقی خود توجه خاصی به این نکته مبذول داریم و حتی آن را مبدأ حرکت خود قرار دهیم.

تضادهائی که از نظر کیفی گوناگونند، فقط با اسالیبی می توانند حل شوند که از نظر کیفی متفاوتند. فی المثل: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی با اسلوب انقلاب سوسیالیستی حل می شود؛ تضاد میان توده های عظیم مردم و نظام فئودالی با اسلوب انقلاب دمکراتیک حل می شود؛ تضاد میان مستعمرات و امپریالیسم با اسلوب جنگ انقلابی ملی حل می شود؛ تضاد میان طبقه کارگر و طبقه دهقان در جامعه سوسیالیستی با اسلوب کلکتیوه کردن و مکانیزه کردن کشاورزی حل می شود؛ تضاد درون حزب کمونیست با اسلوب انتقاد و انتقاد از خود حل می شود؛ و تضاد میان جامعه و طبیعت با اسلوب تکامل نیروهای مولده حل می شود. پروسه ها تغییر می یابند، پروسه ها و تضادهای قدیم ناپدید می گردند، پروسه ها و تضادهای جدید ظاهر می شوند و بنابراین اسالیب حل تضادها نیز تغییر می کنند. تضادهایی که بوسیله انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر روسیه حل شدند و همینطور اسالیب حل این تضادها اساساً با یکدیگر متفاوت بودند. حل تضادهای مختلف با اسالیب گوناگون اصلی است که مارکسیست – لنینیست ها باید دقیقاً از آن پیروی کنند. ولی دگماتیک ها این اصل را مراعات نمی کنند و در نمی یابند که شرایط در انقلابهای گوناگون متفاوت است و در نتیجه درک نمی کنند که تضادهای مختلف باید

با اسالیب گوناگون حل شوند؛ بعکس آنها فرمول قالبی خود را که لایتغیر می‌انگارند، در همه جا بطور مکانیکی بکار می‌بندند که در نتیجه فقط می‌تواند به ناکامی انقلاب و یا به زیان امری که آینده تابناک و درخشانی در پیش دارد، منجر شود. به منظور آشکار ساختن خصلت خاص تضادها در پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها - در مجموع و یا در روابط متقابل آنها - یعنی به منظور معلوم نمودن ماهیت این پروسه تکامل باید خصلت خاص دو جهت هر یک از تضادهای این پروسه را آشکار ساخت؛ در غیر این صورت کشف ماهیت پروسه غیرممکن خواهد بود. ما باید در کار تحقیقی خود به این نکته نیز توجه زیاد مبذول داریم.

پروسه تکامل یک شیئی یا یک پدیده دارای ابعاد بزرگ، تضادهای متعددی در بردارد. فی‌المثل در پروسه انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین تضاد بین طبقات ستمدیده مختلف جامعه چین و امپریالیسم، تضاد بین توده‌های عظیم مردم و نظام فئودالی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد میان دهقانان و خرده بورژوازی شهری از یک سو و بورژوازی از سوی دیگر، تضاد بین گروه‌های مختلف هیئت حاکمه ارتجاعی و الی آخر؛ وضع در اینجا فوق‌العاده بغرنج است. این تضادها نه فقط دارای خصلت خاص خود هستند و لذا نمی‌توانند بطور یکسان مورد بررسی واقع شوند، بلکه دو جهت هر تضاد نیز بعلت دارا بودن ویژگیهای خود نمی‌تواند یکسان مورد مطالعه قرار گیرد. ما که دست اندرکار انقلاب چین هستیم، نه فقط باید خصلت خاص این تضادها را در مجموع آنها، یعنی در روابط متقابل آنها بفهمیم، بلکه باید دو جهت هر تضاد را نیز بمثابه یگانه وسیله درک آن تضاد در مجموع مورد مطالعه قرار دهیم. منظور از درک دو جهت یک تضاد این است که دریابیم هر یک از این جهات چه مواضع مخصوصی اشغال می‌کنند و چه اشکال مشخصی در وابستگی متقابل به یکدیگر و در تضاد با ضد خود می‌گیرد و هنگام وابستگی متقابل به یکدیگر و در تضاد با ضد خود می‌گیرد و هنگام وابستگی متقابل و ضدیت و همچنین پس از گسستگی این وابستگی متقابل با کدام اسلوب مشخص علیه ضد خود مبارزه می‌کند. مطالعه این مسائل دارای اهمیت فراوان است. منظور لنین درست همین بود وقتیکه گفت: جوهر و روح زنده مارکسیسم تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است (10). دگماتیکیهای ما آموزشهای لنین را نقض کرده‌اند و هیچ‌گاه مغز خود را برای تحلیل مشخص اشیاء و پدیده‌ها بکار نمی‌اندازند، بلکه در مقالات و سخنرانی‌های خود پیوسته

عبارات تو خالی و قالبی را تکرار می کنند و بدین ترتیب در حزب ما سبک کار بسیار ناپسندی را وارد می نمایند.

در مطالعه هر مسئله باید از ذهنی گری، یکجانبه گری و سطحی بودن پرهیز نمود. ذهنی گری یعنی مسائل را بطور عینی ملاحظه نکردن یا به عبارت دیگر، عدم بررسی مسائل از دیدگاه ماتریالیستی. من در این مورد در مقاله «درباره پراتیک» صحبت کردم. یکجانبه گری به معنی ندیدن همه جوانب یک مسئله است. مثلاً چین را دیدن ولی ژاپن را از نظر دور داشتن؛ فقط حزب کمونیست را دیدن ولی گومیندان را از نظر دور داشتن؛ فقط پرولتاریا را دیدن ولی بورژوازی را از نظر دور داشتن؛ فقط دهقانان را دیدن ولی مالکان ارضی را از نظر دور داشتن؛ فقط شرایط مساعد را دیدن ولی شرایط سخت را از نظر دور داشتن؛ فقط گذشته را دیدن ولی آینده را از نظر دور داشتن؛ فقط جزء را دیدن ولی کل را از نظر دور داشتن؛ فقط کمبودها را دیدن ولی موفقیتها را از نظر دور داشتن؛ فقط مدعی را دیدن ولی متهم را از نظر دور داشتن؛ فقط کار انقلابی مخفی را دیدن ولی کار انقلابی علنی را از نظر دور داشتن؛ و الی آخر. در یک کلام: درک نکردن ویژگیهای دو جهت یک تضاد. این درست به معنای برخورد یک جانبه به مسائل، با دیدن جزء و ندیدن کل، دیدن درختان و ندیدن جنگل است. از این راه غیرممکن است که بتوان اسلوب حل تضادها را پیدا کرد، وظایف انقلاب را به انجام رساند، امور محوله را به نحو احسن انجام داد و مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی را بطور صحیح بسط و توسعه داد. سون زی ضمن بحث درباره علم نظام می گوید: «چنانچه دشمن و خودت را بشناسی، صد بار می جنگی، به خطر نمی افتی.» (11) او اینجا از دو طرف جنگ صحبت می کند. وی جن (12) نیز که در دوره سلسله تان میزیسته، با آگاهی به نادرستی یک جانبه گری می گوید: «اگر سخنان هر دو طرف را گوش فرا دهی، دنیا به روی تو روشن خواهد شد؛ ولی هر گاه فقط به گفته های یک طرف توجه کنی، آنوقت در جهل و تاریکی خواهی ماند.» ولی برخی از رفقای ما مسائل را اغلب بطور یکجانبه ملاحظه می کنند و از این رو غالباً سرشان به سنگ می خورد. سون جیان قهرمان رمان «شوی هو جوان» سه بار به قصبه جو هجوم برد (13)، ولی به علت عدم اطلاع از وضع محل و نادرستی اسلوب عمل دو بار شکست خورد. اما وقتی اسلوب عمل خود را تغییر داد و با عملیات اکتشافی از پیچ و خم کوره راهها مطلع شد، اتحاد میان قصبات لی، حو و جو را بر هم زد و با تاکتیکی شبیه تاکتیک

اسب ترویجان» که در افسانه خارجی آمده است، نیروهای خود را به درون اردوگاه دشمن فرستاد تا در کمین بنشینند - آنگاه حمله سوم او قرین موفقیت شد. در رمان «شوی هو جوان» نمونه های زیادی از چگونگی بکار بستن دیالکتیک ماتریالیستی می توان یافت که هجوم سه گانه به قصبه جو یکی از بهترین آنهاست. لنین می گوید:

«برای شناختن واقعی یک موضوع، باید بر کلیه جوانب، کلیه روابط و «واسطه های» آن محیط شد و آنها را مورد تحقیق قرار داد. ما هرگز بطور کامل چنین توفیقی نخواهیم یافت، ولی همه جانبه گری را طلب کردن ما را از اشتباه و تجر مضمون می دارد.» (14)

ما باید این سخنان لنین را همیشه در مد نظر داشته باشیم. برخورد سطحی یعنی عدم توجه به ویژگیهای مجموع تضادها، عدم توجه به ویژگیهای هر یک از جهات تضادها، انکار ضرورت ژرفش در اشیاء و پدیده ها و تحقیق و بررسی دقیق ویژگیهای تضاد آنها و بعکس اشیاء و پدیده ها را فقط از دور ملاحظه کردن و پس از افکندن نظری اجمالی بر خطوط خارجی تضادها بلافاصله سعی در حل آنها نمودن (سوالات را پاسخ دادن، اختلاف نظرات را حل کردن، کارها را ترتیب دادن یا عملیات نظامی را هدایت کردن) - چنین شیوه ای بناچار نتایج ناگواری ببار خواهد آورد. آن رفقای چینی که به دگماتیسم و امپریسم گرفتارند، به این علت دچار اشتباه شده اند که اشیاء و پدیده ها را بطور ذهنی، یکجانبه و سطحی می نگرند. یکجانبه گری و سطحی بودن در عین حال سوژکتیویسم نیز هست زیرا که کلیه اشیاء و پدیده های عینی در واقع متقابلاً به یکدیگر مربوطند و هر یک واجد قانونمندیهای درونی خود می باشد، ولی بعضی ها بجای آنکه اشیاء و پدیده ها را همانطور که واقعاً هستند منعکس نمایند، به اشیاء و پدیده ها فقط بطور یکجانبه و سطحی می نگرند و روابط متقابل و قانونمندیهای درونی آنها را درک نمی کنند؛ بنابراین چنین متدی سوژکتیویستی است.

ما نه فقط باید به ویژگیهای حرکت اعداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها - در روابط متقابل اعداد و در وضع هر یک از این جهات - توجه کنیم، بلکه باید ویژگیهای هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم.

تضاد اساسی پروسه تکامل یک شیئی یا پدیده و ماهیت پروسه که بوسیله این تضاد اساسی معین می شود، تا زمانیکه پروسه پایان نیافته، ناپدید نمی گردد؛ مع الوصف در هر مرحله از این پروسه طولانی تکامل وضع معمولاً متفاوت است. زیرا با اینکه خصالت تضاد اساسی

پروسه تکامل یک شیئی یا یک پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمی کند ، تضاد اساسی در هر مرحله تکاملی این پروسه طولانی به تدریج اشکال حادثتری به خود می گیرد. به علاوه ، از میان تضادهای بزرگ و کوچک متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین می شوند و یا تحت تأثیر آن قرار می گیرند ، بعضی ها حدت می یابند و برخی بطور موقتی و یا جزئی حل و یا از حدتشان کاسته می شود و پاره ای دیگر نیز تازه پدید می آیند. از اینجاست که مراحل مختلف پروسه نمایان می شود. چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نکند، نمی تواند تضادهای ذاتی اشیاء و پدیده ها را بطور مناسب حل نماید.

مثلاً با تکامل سرمایه داری عصر رقابت آزاد به امپریالیسم ، در خصلت طبقاتی دو طبقه ای که با یکدیگر اساساً در تضادند - پرولتاریا و بورژوازی - و در ماهیت سرمایه داری جامعه موجود هیچ تغییری حاصل نشد؛ ولی تضاد بین این دو طبقه حدت یافت، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیرانحصاری ظاهر شد، تضاد میان قدرتهای استعماری و مستعمرات حاد گردید و تضاد میان کشورهای سرمایه داری که در نتیجه رشد و تکامل ناموزون این کشورها بوجود آمده است ، با حدت خاصی تجلی کرد و بدین ترتیب مرحله خاصی در سرمایه داری پدید آمد : مرحله امپریالیسم. لنینیسم درست بدین جهت مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی شده است که لنین و استالین این تضادها را به درستی توضیح داده اند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی را برای حل این تضادها بطور صحیح تدوین نموده اند.

اگر پروسه انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین را که با انقلاب 1911 آغاز شد در نظر بگیریم، در اینجا نیز به چند مرحله خاص برمی خوریم. بخصوص دوره ای که بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت و دوره ای که پرولتاریا انقلاب را رهبری می کرد ، دو مرحله فوق العاده مختلف تاریخی را نشان می دهند. به عبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت ، منجر به صف بندی جدید طبقاتی ، گسترش پردهانه انقلاب دهقانی و پیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گردید و امکان گذار انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم ساخت و غیره. همه اینها در دوره ای که بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت از جمله لامحالات بودند. با اینکه در خصلت تضاد اساسی مجموعه پروسه ، یعنی در خصلت این پروسه بمثابه یک انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی (جهت دیگر این تضاد خصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است) به هیچ وجه تغییری حاصل

نشده است ، معهذ این پروسه در طول مدتی بیش از بیست سال از مراحل متعدد تکاملی گذشته است؛ در ظرف این مدت طولانی وقایع مهم بسیاری رخ داده اند – مانند شکست انقلاب 1911 و استقرار حکومت دیکتاتورهای نظامی شمال؛ تشکیل اولین جبهه متحد ملی و انقلاب 1924 – 1927 ؛ تلاشی جبهه متحد و الحاق بورژوازی به اردوگاه ضد انقلاب؛ جنگهای دیکتاتورهای نظامی جدید با یکدیگر؛ جنگ انقلاب ارضی؛ تشکیل جبهه متحد ملی و جنگ مقاومت ضد ژاپنی. مختصات این مراحل عبارتند از تشدید بعضی از تضادها (مانند جنگ انقلاب ارضی و هجوم ژاپن به چهار استان شمال شرقی چین) و حل جزئی یا موقتی پاره ای از تضادها (مانند نابودی دیکتاتورهای نظامی شمال و مصادره زمینهای مالکان ارضی از طرف ما) و ظهور تضادهای نوین (مانند مبارزه بین دیکتاتورهای نظامی جدید و بازستاندن زمینهای مصادره شده از طرف مالکان ارضی بعد از آنکه مناطق پایگاهی انقلابی ما در جنوب چین از دست رفتند). در مطالعه خصلت خاص تضادهای مراحل جداگانه پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها نه فقط باید تضادها را در روابط متقابلشان با یکدیگر و یا در مجموع ملاحظه کنیم ، بلکه باید در هر مرحله تکاملی دو جهت هر تضاد را نیز بررسی نمایم.

فی المثل گومیندان و حزب کمونیست را در نظر بگیریم. ابتدا جهت اول یعنی گومیندان را مورد ملاحظه قرار دهیم. گومیندان در دوره اولین جبهه متحد به علت اینکه سه اصل بزرگ سیاسی سون یاتسن – وحدت با روسیه ، همکاری با حزب کمونیست و کمک به کارگران و دهقانان – را اجرا می کرد، انقلابی و دارای نیروی حیاتی بود و در انقلاب دمکراتیک اتحاد طبقات مختلف به شمار می رفت. ولی گومیندان پس از سال 1927 به عکس خود تغییر یافت و به بلوک ارتجاعی مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ تبدیل شد. پس از حادثه سی ان در دسامبر 1936، بار دیگر در گومیندان در جهت خاتمه دادن به جنگ داخلی و همکاری با حزب کمونیست بخاطر مبارزه مشترک علیه امپریالیسم ژاپن تغییری صورت گرفت. چنین بود ویژگیهای گومیندان در این سه مرحله. بدیهی است که ظهور این ویژگیها معلول یک سری علل می باشد. اینک به جهت دیگر یعنی به حزب کمونیست چین بپردازیم. حزب کمونیست چین در دوره اولین جبهه متحد هنوز مرحله طفولیت را می گذراند؛ حزب کمونیست انقلاب 1924 – 1927 را قهرمانانه رهبری کرد، معهذ هنوز در درک خصلت و وظایف و اسلوبهای انقلاب پختگی نداشت. بدین جهت چن دوسیوئیسم که در آخرین مرحله این انقلاب ظاهر شد ، توانست

نقش خود را ایفا کند و انقلاب را به شکست بکشاند. پس از سال 1927 حزب جنگ انقلاب ارضی را قهرمانانه رهبری کرد و اقدام به ایجاد ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی انقلابی نمود، ولی دچار اشتباهات ماجراجویانه گردید که در نتیجه به ارتش و مناطق پایگاهی صدمات سختی وارد آمد. از سال 1935 حزب موفق به تصحیح این اشتباهات گردید و در رأس جبهه متحد نوین - جبهه متحد ضد ژاپنی قرار گرفت؛ و هم اکنون این مبارزه عظیم در حال رشد و قوام است. حزب کمونیست در مرحله کنونی حزبی است که از بوته آزمایش دو انقلاب سربلند بیرون آمده و غنی از تجربه گذشته است. چنین بود ویژگیهای حزب کمونیست چین در این سه مرحله. پیدایش این ویژگیها نیز معلول یک سری علل می باشد. درک مناسبات ویژه بین گومیندان و حزب کمونیست در مراحل مختلف تکاملشان - تشکیل جبهه متحد، تلاشی جبهه متحد، تشکیل مجدد جبهه متحد - بدون تحقیق و مطالعه در این ویژگیهای دو طرف امکان پذیر نیست. ولی موضوع اساسی تر در مطالعه ویژگیهای این دو حزب عبارت است از: بررسی پایه های طبقاتی دو حزب و تضادهائی که بر این اساس بین هر یک از این دو حزب و نیروهای دیگر در دوره های مختلف ظاهر شده اند. فی المثل، گومیندان در دوره اولین همکاری خود با حزب کمونیست از یک سو در عرصه بین المللی با امپریالیستها در تضاد قرار داشت و بدین جهت ضد امپریالیستی بود و از سوی دیگر با توده های عظیم مردم کشور در تضاد قرار گرفته بود - گرچه به زحمتکشان لفظاً وعده و وعیدهای شیرین می داد، ولی در عمل فقط به جزء ناچیزی از آنها وفا کرد و یا اصلاً به هیچ یک از آنها وفا نکرد. گومیندان در دوره جنگی که علیه کمونیستها بر پا ساخت، علیه توده های عظیم مردم با امپریالیسم و فئودالیسم به همکاری پرداخت و بر کلیه دستاوردهایی که توده ها در انقلاب تحصیل کرده بودند، قلم بطلان کشید و بدین ترتیب تضاد بین خود و آنها را تشدید کرد. در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی، گومیندان از یک طرف به علت تضاد با امپریالیسم ژاپن خواستار همکاری با حزب کمونیست است ولی از طرف دیگر به هیچ وجه دست از مبارزه و سرکوب حزب کمونیست و خلق چین برنمی دارد. به عکس حزب کمونیست در هر دوره همواره در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم در صف توده های عظیم مردم ایستاده است ولی در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی، سیاست معتدلی نسبت به گومیندان و نیروهای فئودالی داخلی در پیش گرفته، زیرا گومیندان آمادگی خود را برای شرکت در جنگ مقاومت ضد ژاپنی اعلام کرده است. شرایط

فوق الذکر گاهی باعث اتحاد و گاهی باعث مبارزه بین این دو حزب می گردد و حتی در دوره اتحاد نیز وضع پیچیده اتحاد و مبارزه همزمان وجود دارد. اگر ما ویژگیهای دو جهت هر تضاد را مطالعه نکنیم، نه تنها موفق به درک روابط هر یک از این دو حزب با نیروهای دیگر نخواهیم شد بلکه روابط متقابل بین این دو حزب را هم نخواهیم فهمید.

لذا مشاهده می شود که در مطالعه ویژگیهای هر نوع تضاد - تضاد در هر شکل حرکت ماده، تضاد در پروسه تکامل هر شکل حرکت، دو جهت هر تضاد در این یا آن پروسه تکامل، تضادهای مراحل تکامل گوناگون هر پروسه تکامل، دو جهت هر تضاد در مراحل تکامل جداگانه - و در مطالعه ویژگیهای تمام این تضادها اعمال تمایلات ذهنی جایز نیست بلکه باید آنها را بطور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. ویژگیهای هر تضاد را بدون تحلیل مشخص نمی توان شناخت؛ ما باید این جمله لنین را پیوسته به یاد داشته باشیم: تحلیل مشخص از اوضاع مشخص.

مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که از این تحلیل مشخص بما نمونه برجسته ای نشان دادند.

موقعی که مارکس و انگلس قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها را در مطالعه پروسه اجتماعی - تاریخی بکار بستند، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد بین طبقات استثمار کننده و استثمار شونده و تضاد بین زیر بنای اقتصادی و روبنا (سیاست، ایدئولوژی و غیره) را که از دو تضاد فوق منتج می شود، پیدا نمودند و دریافتند که چگونه این تضادها در جوامع طبقاتی گوناگون ناگزیر منجر به انقلابات اجتماعی مختلف می گردد.

هنگامی که مارکس این قانون را در مطالعه ساخت اقتصادی جامعه سرمایه داری بکار بست، پی برد که تضاد اساسی این جامعه تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت است. این تضاد در تضاد بین خصلت متشکل تولید در مؤسسات جداگانه و خصلت آنارشیستی تولید در جامعه بمثابه یک کل نمایان می شود. این تضاد در مناسبات طبقاتی بمثابه تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تجلی می کند.

به علت تنوع فراوان اشیاء و پدیده ها و خصلت نامحدود تکامل آنها آنچه که در یک مورد مشخص عام است، در مورد مشخص دیگر خاص می شود. و بالعکس، آنچه که در یک مورد مشخص خاص است، در مورد مشخص دیگر عام می شود. تضاد ذاتی نظام سرمایه داری بین

خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برای کلیه کشورهایی که در آنجا سرمایه داری موجود است و رشد می یابد، جنبه مشترک دارد؛ این برای سرمایه داری عام بودن تضاد را تشکیل می دهد. ولی این تضاد سرمایه داری فقط متعلق به یک مرحله تاریخی معین از رشد جامعه طبقاتی بطور کلی است؛ و این از دیدگاه تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور کلی خاص بودن تضاد را تشکیل می دهد. معهذاً مارکس در جریان تشریح خصلت خاص کلیه این تضادهای جامعه سرمایه داری خصلت عام تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور اعم را باز هم ژرفتر، جامع تر و کامل تر روشن ساخت.

از آنجا که خصوص و عموم به یکدیگر پیوسته اند و از آنجا که نه تنها خاص بودن تضاد بلکه عام بودن تضاد نیز ذاتی هر پدیده است و عام بودن درست در خاص بودن نهفته است، لذا در مطالعه یک پدیده معین باید این دو جنبه و رابطه متقابلشان را پیدا کرد، خاص بودن و عام بودن ذاتی یک پدیده مشخص و رابطه متقابل آن دو را کشف نمود و رابطه متقابل پدیده مزبور را با اشیاء و پدیده های متعدد پیرامونش روشن ساخت. استالین در اثر معروف خود «در باره اصول لنینیسم» با تشریح ریشه های تاریخی لنینیسم، اوضاع بین المللی را که در آن لنینیسم بوجود آمده است و همچنین آن تضادهای سرمایه داری را که در شرایط امپریالیسم به نقطه اوج خود رسیده اند، تجزیه و تحلیل کرد و نشان داد که چگونه این تضادها موجب شدند که انقلاب پرولتاریائی به مسئله پراتیک مستقیم تبدیل گردیده و شرایط مساعدی برای یورش مستقیم بر سرمایه داری پدید آورده اند. استالین علاوه بر این تحلیل کرد که چرا روسیه گهواره لنینیسم گردید و چرا روسیه تزاری در آنوقت کانون تمام تضادهای امپریالیسم بود و چرا پرولتاریای روسیه توانست پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین المللی گردد. بدین ترتیب استالین با تحلیل خصلت عام تضاد ذاتی امپریالیسم نشان داد که چرا لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است و در عین حال با تحلیل خصلت خاص امپریالیسم روسیه تزاری در چهارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که روسیه زادگاه تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده و خصلت عام تضاد در این خصلت خاص نهفته است. این تحلیل استالین به ما نمونه بارز و برجسته ای از درک خصلت خاص و خصلت عام تضاد و روابط متقابلشان به دست می دهد.

مارکس ، انگلس و همچنین لنین و استالین در مورد بکار بردن دیالکتیک در مطالعه پدیده های عینی پیوسته خاطر نشان ساخته اند که اعمال تمایلات ذهنی به هیچ وجه جایز نیست، بلکه باید با در نظر داشتن شرایط مشخص جنبش واقعی عینی ، تضادهای مشخص ، جای مشخص هر دو جهت تضاد و روابط متقابل مشخص تضادها را در این پدیده ها پیدا نمود. دگماتیک های ما درست به جهت اینکه چنین روشی در مطالعه ندارند، پیوسته دچار ناکامی می شوند. ما باید از عدم موفقیت دگماتیک ها درس بگیریم و این روش مطالعه پدیده ها را فراگیریم زیرا که این یگانه شیوه تحقیقی صحیح است.

رابطه بین عام بودن تضاد و خاص بودن تضاد رابطه بین خصلت عمومی و خصلت خصوصی تضاد است. منظور از خصلت عمومی این است که تضادها در کلیه پروسه ها موجودند و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ می کنند؛ حرکت، اشیاء و پدیده ها، پروسه ها، تفکر – همه اینها تضادند. نفی تضاد به معنی نفی همه چیز است. این حقیقت عامی است که برای همیشه و کلیه کشورها بلااستثناء صادق است. از اینجاست که خصلت عمومی و مطلق تضاد پدید می آید. ولی این خصلت عمومی در هر خصلت خصوصی هستی می یابد؛ بدون خصلت خصوصی خصلت عمومی نیست. اگر تمام خصایل خصوصی حذف گردند ، چه چیزی دیگر می تواند از خصلت عمومی باقی بماند؟ از آنجا که هر تضاد دارای ویژگی خود است، خصلت خصوصی پدید می آید. تمام خصایل خصوصی مشروط ، موقتی و از این رو نسبی هستند.

این حقیقت – حقیقت درباره خصلت عمومی و خصلت خصوصی ، مطلق و نسبی – جوهر مسئله تضاد ذاتی اشیاء و پدیده هاست که عدم درک آن به معنای رد دیالکتیک خواهد بود.

4- تضاد عمده و جهت عمده تضاد

در مورد خصلت خاص تضاد دو نکته دیگر وجود دارد که محتاج به تحلیل ویژه است : تضاد عمده و جهت عمده تضاد.

در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجودند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و یا بر آنها تأثیر می گذارد.

فی المثل در جامعه سرمایه داری دو نیروی متضاد، پرولتاریا و بورژوازی، تضاد عمده را تشکیل می دهند؛ تضادهای دیگر مانند تضاد بین بقای طبقه فئودال و بورژوازی، تضاد بین خرده بورژوازی دهقانی و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و خرده بورژوازی دهقانی، تضاد بین بورژوازی غیرانحصاری و بورژوازی انحصاری، تضاد بین دمکراسی بورژوایی و فاشیسم بورژوایی، تضادهای میان کشورهای سرمایه داری، تضاد بین امپریالیسم و مستعمرات و سایر تضادها – همه اینها بوسیله این تضاد عمده معین می شوند و تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

در کشوری نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضادهای غیر عمده تصویر بغرنجی بدست می دهد.

موقعیکه امپریالیسم علیه چین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست می زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشث ناچیزی خائنین به ملت، می توانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور به تضاد عمده بدل می شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده های عظیم مردم) موقتاً به ردیف دوم می روند و جنبه تبعی به خود می گیرند. اوضاع چین در جریان جنگ تریاک (1840) و جنگ 1894 چین و ژاپن و جنگ ای حه توان (1900) چنین بود و در جریان جنگ کنونی چین و ژاپن نیز به همین منوال است.

ولی در حالت دیگر تضادها جای خود را عوض می کنند. چنانچه امپریالیسم برای سرکوب کشورهای نیمه مستعمره به جنگ متوسل نشود، بلکه به وسایل نرم تر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دست اندازد، طبقات حاکمه این کشورها در برابر امپریالیسم تسلیم می شوند و سپس جهت سرکوب مشترک توده های عظیم مردم بین آنان اتحادی برقرار می گردد. در چنین حالتی، توده های عظیم مردم برای مقاومت در مقابل اتحاد امپریالیسم و طبقه فئودال اکثراً به جنگ داخلی بمثابه شکل مبارزه روی می آورند، حال آنکه امپریالیسم برای کمک به ارتجاع

کشورهای نیمه مستعمره در جهت سرکوب توده های مردم بجای اینکه مستقیماً اقدام به عمل کند، اغلب به شیوه های غیرمستقیم توسل می جوید ، بدینسان تضادهای داخلی بخصوص حدت می یابند. چنین وضعی در چین صفت مشخصه جنگ انقلابی 1911، جنگ انقلابی 1924 - 1927 و جنگ ده ساله انقلاب ارضی بعد از سال 1927 بود. جنگ های داخلی بین دار و دسته های مختلف ارتجاعی حاکم در کشورهای نیمه مستعمره، مانند جنگهای دیکتاتورهای نظامی چین نیز از همین مقوله اند.

در صورتی که رشد جنگ انقلابی داخلی به نحوی صورت گیرد که موجودیت امپریالیسم و دست نشاندهانش - ارتجاع داخلی از اساس به خطر بیافتد ، امپریالیسم برای حفظ سلطه خویش اغلب به شیوه های دیگری متشبث می شود : یا سعی می کند جبهه داخلی را از درون متلاشی سازد و یا برای کمک به ارتجاع داخلی مستقیماً نیروهای مسلح اعزام می دارد. در چنین موقعی امپریالیسم از خارج و ارتجاع از داخل علناً در یک قطب و توده های عظیم مردم در قطب دیگر قرار می گیرند و این همان تضاد عمده را تشکیل می دهد که تعیین کننده رشد تضادهای دیگر است و یا در رشد آنها تأثیر می گذارد. یک نمونه از این مداخله مسلحانه کمکی است که کشورهای مختلف سرمایه داری پس از انقلاب اکتبر به مرتجعین روسیه نمودند. خیانت چانکایشک در سال 1927 نمونه ای از تجزیه جبهه انقلابی است.

ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا می کند.

از اینجا نتیجه می شود : هر گاه پروسه ای حاوی تضادهای متعدد باشد، یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است، در حالی که بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند داشت. لذا در مطالعه یک پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود. به مجردی که تضاد عمده معین شد، کلیه مسایل را می توان به آسانی حل کرد. این اسلوبی است که مارکس در تحقیق جامعه سرمایه داری به ما آموخته است. لنین و استالین نیز در مطالعه امپریالیسم و بحران عمومی سرمایه داری و همچنین در مطالعه اقتصاد اتحاد شوروی چنین اسلوبی را به ما نشان داده اند. هزاران دانشمند و پراتیسین وجود دارند که قادر به درک این اسلوب نیستند و بالنتیجه ، در پیچ و خم

کوره راهها حیران و سرگردان می مانند؛ آنها از یافتن حلقه عمده زنجیر ناتوان و عاجزند و از این رو است که قادر به یافتن راه حل تضادها نیستند.

همانطور که در بالا گفتیم، نمی توان نسبت به همه تضادها یک پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهم تر از همه سعی در تعیین تضاد عمده نمود. ولی آیا می توان در یک تضاد معین - چه عمده و چه غیر عمده - نسبت به دو جهت متضاد آن برخورد یکسان داشت؟ خیر، چنین برخوردی نیز به هیچ وجه جایز نیست. در هر تضاد دو جهت متضاد بطور ناموزون رشد و تکامل می یابند. گاهی چنین به نظر می رسد که میان آنها تعادلی برقرار است، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است، در حالیکه تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی می ماند. یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است. جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین می شود - جهتی که موضع مسلط گرفته است.

ولی این وضع ثابت نیست: جهت عمده و جهت غیر عمده یک تضاد به یکدیگر تبدیل می شوند و خصلت اشیاء و پدیده ها نیز طبق آن تغییر می یابد. در بخشی از یک پروسه و یا در مرحله معینی از تکامل یک تضاد، A جهت عمده و B جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل می دهد؛ در مرحله دیگر و یا در بخش دیگر از پروسه جای این دو جهت با یکدیگر بنا بر شدت افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان تکامل شیئی و یا پدیده عوض می شود.

ما اغلب می گوئیم: «نو بر جای کهنه می نشیند». این قانون عام و الی الابد تخطی ناپذیر عالم است. گذار یک پدیده به پدیده دیگر بوسیله جهشی انجام می یابد که طبق خصلت خود آن پدیده و شرایط خارجی آن اشکال مختلفی به خود می گیرد - این است پروسه نشستن نو بر جای کهنه. در درون هر شیئی یا پدیده بین جهات نو و کهنه تضادی موجود است که منجر به یک سلسله مبارزات پر فراز و نشیب می شود. جهت نو در نتیجه این مبارزات از خرد به کلان رشد می کند و بالاخره موضع مسلط می یابد، در حالی که جهت کهنه از کلان به خرد بدل می شود و به تدریج زایل می گردد. و به محض اینکه جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت، پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل می شود. از اینجا مشاهده می گردد که خصلت یک شیئی یا پدیده

اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین می شود - جهتی که موضع مسلط گرفته است. چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را بدست آورده تغییری رخ دهد، خصلت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می یابد.

سرمایه داری که در جامعه کهن فئودالی موضع تبعی داشت ، در جامعه سرمایه داری به نیروی تعیین کننده بدل گردید و خصلت جامعه نیز طبق آن تغییر یافت : جامعه فئودالی به جامعه سرمایه داری بدل گشت. به عکس نیروهای فئودالی که در گذشته دارای موضع مسلط بودند ، در عصر جامعه نوین سرمایه داری به نیروهای تابع که به تدریج رو به زوال می نهند، تبدیل شدند - مانند فرانسه و انگلستان. بورژوازی با تکامل نیروهای مولده از طبقه نو که نقشی مترقی داشت، به طبقه کهنه که نقش ارتجاعی دارد، تغییر می کند و سرانجام از طرف پرولتاریا سرنگون می گردد و به طبقه ای که وسایل تولید خصوصی اش مصادره شده و از قدرت افتاده ، تبدیل می شود؛ این طبقه نیز به تدریج رو به زوال می نهد. پرولتاریا که از نظر کمی بر بورژوازی به مراتب متفوق است و در عین حال با آن رشد می کند ولی تحت سلطه بورژوازی قرار دارد، نیروی نوینی را می سازد که در بدو امر وابسته به بورژوازی است، لیکن به تدریج نیرومند می گردد تا اینکه به یک طبقه مستقل که در تاریخ دارای نقش رهبری کننده است، تبدیل می شود و بالاخره قدرت سیاسی را به چنگ می آورد و طبقه حاکم می گردد. بدینسان خصلت جامعه تغییر می یابد : از جامعه کهن سرمایه داری جامعه نوین سوسیالیستی بیرون می آید. این راهی است که اتحاد شوروی پیموده و کلیه کشورهای دیگر نیز ناگزیر به پیمودن آن هستند.

چین را به عنوان مثال در نظر بگیریم : در تضادی که به علت آن چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شده ، موضع عمده را امپریالیسم اشغال می کند؛ امپریالیسم خلق چین را به زیر یوغ ظلم و ستم کشیده و چین از کشوری مستقل به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شده است. ولی این وضع ناگزیر به تغییر است. در مبارزه بین دو طرف، قدرت خلق چین که تحت رهبری پرولتاریا رو به تزاید می گذارد، جبراً از چین نیمه مستعمره کشوری مستقل خواهد ساخت، امپریالیسم در هم شکسته خواهد شد و چین کهن لاجرم به چین نوین بدل خواهد گشت.

تبدیل چین کهن به چین نوین تغییر رابطه بین نیروهای کهنه فئودالی و نیروهای نوین خلق در داخل کشور را نیز دربر دارد. طبقه فرتوت مالکان ارضی فئودال سرنگون می شود و از یک

طبقه حاکم به یک طبقه محکوم بدل می گردد و همچنین به تدریج رو به زوال می گذارد. ولی خلق تحت رهبری پرولتاریا از محکوم به حاکم مبدل می شود. و بدینسان خصلت جامعه چین تغییر می یابد : جامعه دمکراتیک نوین بر جای جامعه کهن نیمه مستعمره نیمه فئودالی می نشیند.

گذشته کشور ما شاهد اینگونه دگرگونیهای متقابل بوده است. سلسله تسین که تقریباً سیصد سال در چین حکومت می کرد، در اثر انقلاب 1911 مضمحل گردید و « اتحاد انقلابی » تحت رهبری سون یاتسن برای مدتی پیروزی یافت. در جریان جنگ انقلابی 1924 – 1927 نیروهای انقلابی جنوب که از اتحاد حزب کمونیست و گومیندان تشکیل شده بودند، از ضعیف به قوی بدل گشتند و در نتیجه در لشکرکشی به شمال قرین موفقیت گردیدند، حال آنکه دیکتاتورهای نظامی شمال که زمانی می توانستند قلدری و ترکتازی کنند، سرنگون شدند. در سال 1927 در اثر ضربات نیروهای ارتجاعی گومیندان نیروهای خلق تحت رهبری حزب کمونیست از نظر کمی سخت تضعیف شدند، ولی پس از آنکه اپورتونیسیم را از صفوف خود زدودند دوباره به تدریج نیرومند گردیدند. دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست از محکوم به حاکم بدل گشتند، در حالی که مالکان ارضی تغییر معکوس یافتند. بدینسان در جهان دائماً تعویض کهنه با نو، نشستن نو بجای کهنه ، محو کهنه و خلق نو و یا فراروئیدن نو از کهنه به وقوع می پیوندد.

در جریان مبارزات انقلابی بعضی مواقع مشکلات بر شرایط مساعد می چربند؛ در چنین حالتی مشکلات جهت عمده و شرایط مساعد جهت غیر عمده تضاد را تشکیل می دهند. ولی انقلابیون می توانند با مساعی و همت خود به تدریج بر مشکلات چیره گردند و وضع مساعد نوینی بوجود آورند؛ از این راه است که وضع مساعد جایگزین وضع نامساعد می شود. چنین وضعی پس از شکست انقلاب 1927 برای چین و همچنین برای ارتش سرخ چین در طول راه پیمائی طولانی پدید آمد. چین در جنگ کنونی چین و ژاپن دوباره به وضع دشواری افتاده است؛ ولی ما قادر به تغییر این وضع هستیم و می توانیم وضع چین و ژاپن را بطور اساسی عوض کنیم. به عکس ، چنانچه انقلابیون مرتکب اشتباه شوند ، ممکن است شرایط مساعد به مشکلات تبدیل شود، کما اینکه پیروزی انقلاب 1924 – 1927 به شکست انجامید. مناطق پایگاه انقلابی

که بعد از سال 1927 در استانهای جنوبی چین ایجاد گشته بودند ، تا سال 1934 همگی از دست رفتند.

این نیز در مورد تضادی که در کسب علم و دانش در حرکت از ندانستن به دانستن پدید می آید صادق است. وقتیکه ما مطالعه مارکسیسم را آغاز می کنیم ، بی اطلاعی و یا اطلاع محدود ما از مارکسیسم با علم مارکسیسم در تضاد است. ولی در نتیجه آموزش جدی ندانستن به دانستن ، معلومات محدود به معلومات وسیع و جامع و نادانی در بکار بردن مارکسیسم به استادی در بکار بردن آن بدل می گردد.

بعضی ها تصور می کنند که این تر در مورد پاره ای از تضادها صادق نیست؛ مثلاً می گویند نیروهای مولده در تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، پراتیک در تضاد بین تئوری و پراتیک، زیربنای اقتصادی در تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا جهت عمده تضاد را تشکیل می دهد، و گویا دیگر دو جهت تضاد جابجا نمی شوند. این برداشتی است مختص ماتریالیسم مکانیکی که با ماتریالیسم دیالکتیک هیچ گونه قرابتی ندارد. بدیهی است که نیروهای مولده ، پراتیک و زیربنای اقتصادی بطور کلی دارای نقش عمده و تعیین کننده هستند و کسی که منکر این حقیقت شود، ماتریالیست نیست. معهذا باید همچنین پذیرفت که تحت شرایط معین مناسبات تولیدی ، تئوری و روبنا به نوبه خود می توانند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کنند. چنانچه نیروهای مولده بدون تغییر مناسبات تولیدی نتوانند رشد و تکامل یابند ، آنوقت تغییر مناسبات تولیدی نقش عمده و تعیین کننده خواهد یافت. هنگامیکه این سخن لنین « بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد » (15) در دستور روز قرار گیرد، آفرینش و پخش تئوری انقلابی نقش عمده و تعیین کننده کسب می کند. هر گاه باید وظیفه ای انجام گیرد (نوع این وظیفه مهم نیست) ولی هیچ گونه رهنمود ، شیوه ، نقشه و یا سیاستی برای انجام آن در دست نباشد ، آنگاه تدوین رهنمود ، شیوه ، نقشه و یا سیاست نقش عمده و تعیین کننده می یابد. چنانچه روبنا (سیاست، فرهنگ و غیره) مانع رشد و تکامل زیربنای اقتصادی شود، آنگاه تحولات سیاسی و فرهنگی نقش عمده و تعیین کننده پیدا می کنند. آیا ما با چنین تزی ماتریالیسم را نقض می کنیم؟ به هیچ وجه ، زیرا ما قبول داریم که در جریان عمومی رشد تاریخ ماده تعیین کننده روح و وجود اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است؛ ولی در عین حال نیز می پذیریم – و باید هم بپذیریم که روح بر ماده ، شعور اجتماعی بر وجود اجتماعی و روبنا بر

زیربنای اقتصادی تأثیر متقابل می‌گذارد. بدینسان ما نه فقط ماتریالیسم را نقض نمی‌کنیم بلکه ماتریالیسم مکانیکی را رد می‌نمائیم و از ماتریالیسم دیالکتیک دفاع می‌کنیم.

هر گاه ما در مطالعه خصالت خاص تضاد از بررسی این دو حالت – تضاد عمده و تضادهای غیرعمده در یک پروسه و جهت عمده و جهت غیرعمده یک تضاد – چشم‌پوشیم، یا به عبارت دیگر چنانچه از بررسی صفت مشخصه در هر یک از این دو حالت تضاد صرف نظر کنیم، آنگاه به تجریدات دچار خواهیم شد و به هیچ وجه قادر به درک مشخص تضادها نخواهیم بود و در نتیجه نمی‌توانیم اسلوب صحیحی برای حل تضادها بیابیم. صفت مشخصه یا خصالت خاص این دو حالت تضاد نمودار ناموزونی نیروهای متضاد است. هیچ چیزی در جهان مطلقاً موزون رشد و تکامل نمی‌یابد، از این رو ما باید با تئوری رشد و تکامل موزون یا با تئوری تعادل مبارزه کنیم. به علاوه درست همین حالت مشخص تضاد و تبدیل جهات عمده و غیرعمده تضاد در پروسه تکامل به یکدیگر است که نمودار نشستن نیروی نو برجای‌گرفته می‌باشد. تحقیق و پژوهش در حالات مختلف ناموزونی تضادها و همچنین تحقیق در تضادهای عمده و غیرعمده و در جهات عمده و غیرعمده تضاد اسلوب مهمی است که بدان وسیله یک حزب انقلابی استراتژی و تاکتیک سیاسی و نظامی خود را بطور صحیح تعیین می‌کند؛ همه کمونیستها باید به این کار تحقیقی توجه کافی مبذول دارند.

5- همگونی و مبارزه اضداد

اینکه مسئله عام بودن و خاص بودن تضاد را روشن ساختیم، باید به بررسی مسئله همگونی و مبارزه اضداد بپردازیم.

همگونی، وحدت، تطابق، نفوذ متقابل، دخول متقابل، وابستگی متقابل (یا مشروط بودن متقابل)، ارتباط متقابل و یا همکاری متقابل – همه اینها اصطلاحاتی برای یک مفهوم واحد هستند که از آنها دو نکته زیر منظور می‌شود: 1 – در پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها وجود هر یک از دو جهت هر تضاد شرط موجودیت جهت دیگر است و هر دو جهت در یک مجموع

واحد همزیستی می کنند ؛ 2 – تحت شرایط معین هر یک از دو جهت متضاد به ضد خود بدل می گردد. چنین است معنای همگونی.

لنین می گوید : « دیالکتیک آموزشی است که نشان می دهد اضداد چگونه می توانند همگون باشند و چگونه همگون هستند (چگونه همگون می شوند) تحت چه شرایطی همگون هستند و به یکدیگر تبدیل می شوند. چرا عقل بشر نباید این اضداد را مرده و متحجر، بلکه زنده، مشروط، متحرک و در حال تبدیل به یکدیگر دریافت کند. (16) معنی این عبارت لنین چیست؟

اضداد موجود در هر پروسه پیوسته یکدیگر را دفع می کنند، در مبارزه با یکدیگر قرار می گیرند و در مقابل یکدیگر می ایستند. این اضداد چه در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده های جهان و چه در تفکر بشر موجودند؛ در اینجا استثنائی نیست. یک پروسه ساده فقط حاوی یک زوج ضد است، حال آنکه در یک پروسه مرکب زوج های بیشتری یافت می شوند. این زوج ها نیز به نوبه خود با هم در تضادند. بدینسان است که کلیه اشیاء و پدیده های جهان عینی و همچنین تفکر بشر تشکیل می شوند و به حرکت درمی آیند.

اگر اینطور باشد هیچ همگونی و یا وحدتی وجود نخواهد داشت. پس چرا ما از همگونی و یا وحدت سخن می رانیم؟

حقیقت این است که اضداد نمی توانند جدا از یکدیگر زیست کنند. هر گاه یکی از دو ضد حذف شود، شرط موجودیت ضد دیگر نیز از بین خواهد رفت. تعمق کنید : آیا یکی از دو جهت متضاد پدیده ها و یا مفاهیم شعور انسانی می تواند مستقلاً وجود داشته باشد؟ بدون زندگی مرگ نیست؛ بدون مرگ زندگی نیست. بدون بالا پائین نیست؛ بدون پائین بالا نیست. بدون بدبختی نیکبختی نیست؛ بدون نیکبختی بدبختی نیست. بدون آسانی دشواری نیست؛ بدون دشواری آسانی نیست. بدون مالک ارضی دهقان اجاره دار نیست؛ بدون دهقان اجاره دار مالک ارضی نیست. بدون بورژوازی پرولتاریا نیست؛ بدون پرولتاریا بورژوازی نیست. بدون ستم ملی امپریالیستی مستعمره و نیمه مستعمره نیست؛ بدون مستعمره و نیمه مستعمره ستم امپریالیستی نیست. کلیه اضداد چنین اند؛ اضداد تحت شرایط معین از یک سو ضد یکدیگرند و از سوی دیگر با یکدیگر در ارتباطند، در هم داخل می شوند، در یکدیگر نفوذ می کنند و به یکدیگر وابسته اند – این خاصیت را همگونی می نامند. تحت شرایط معین همه جهات متضاد دارای خصلت ناهمگونند و بدین جهت آنها را اضداد می خوانند. ولی در عین حال میان آنها همگونی نیز موجود است و به

این دلیل متقابلاً با یکدیگر مرتبطند. این درست مفهوم همان عبارت لنین است که می گوید : دیالکتیک نشان می دهد که « اضداد چگونه می توانند همگون باشند ». حال چگونه اضداد می توانند همگون باشند؟ زیرا که هر یک شرط وجود دیگری است. این اولین معنای همگونی است. ولی آیا کافی است که فقط گفته شود وجود هر یک از دو جهت متضاد شرط موجودیت جهت دیگر است و میان آنها همگونی وجود دارد و از این رو می توانند در یک مجموع واحد همزیستی کنند؟ خیر، این به تنهایی کافی نیست. مسئله فقط به اینجا ختم نمی شود که هر یک از دو جهت متضاد برای موجودیت خود متقابلاً به یکدیگر وابسته باشند ، بلکه مهم تر از آن تبدیل اضداد به یکدیگر است. یعنی اینکه تحت شرایط معین هر یک از دو جهت متضاد یک شیئی یا پدیده به ضد خود بدل می گردد، جای خود را با طرف مقابل عوض می کند. این دومین معنای همگونی اضداد است.

علت چیست که در اینجا نیز همگونی دیده می شود؟ توجه کنید : پرولتاریا که زمانی تحت حکومت بود، از طریق انقلاب حاکم می شود؛ در حالیکه بورژوازی که تا آن زمان در صدر حکومت بود، تحت حکومت قرار می گیرد و جای طرف مقابل خود را اشغال می نماید. این امری است که در اتحاد شوروی تحقق یافت و در سراسر جهان نیز تحقق خواهد یافت. این سؤال مطرح می شود : چنانچه تحت شرایط معین میان این اضداد رابطه متقابل و همگونی وجود نداشته باشد، چگونه چنین تغییری می تواند صورت بگیرد؟

گومیندان که در مرحله ای از تاریخ معاصر چین نقش مثبتی داشت، در اثر خصلت طبقاتی ذاتی خود و تطمیعات امپریالیسم (اینها شرایط اند) از سال 1927 به بعد به راه ضد انقلاب افتاد، ولی بالاخره به علت حدت تضاد بین چین و ژاپن و در نتیجه سیاست جبهه متحد حزب کمونیست (اینها شرایط اند) مجبور شد در برابر ژاپن به مقاومت تن دهد. بین اضدادی که به یکدیگر تبدیل می شوند، همگونی معینی موجود است.

انقلاب ارضی ما در گذشته چنین پروسه ای را طی نمود : طبقه مالکان ارضی که صاحب زمین بود ، به طبقه ای بدل شد که زمین خود را از دست داد ، حال آنکه دهقانان که زمینهای خود را از دست داده بودند ، صاحب مقدار کمی زمین شدند ؛ در آینده نیز چنین پروسه ای طی خواهد شد. داشتن و نداشتن ، بدست آوردن و از دست دادن – همه اینها تحت شرایط معینی به یکدیگر مربوطند و میان آنها همگونی موجود است. در شرایط سوسیالیسم مالکیت خصوصی

دهقانان به مالکیت اجتماعی کشاورزی سوسیالیستی بدل می شود ؛ چنین پروسه ای هم اکنون در اتحاد شوروی صورت گرفته است و در سراسر جهان نیز صورت خواهد گرفت. از مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی پلی کشیده شده است که در فلسفه همگونی ، تبدیل یکی به دیگری و یا نفوذ متقابل نامیده می شود.

تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری خلق در واقع به معنای فراهم ساختن شرایط برای انحلال این دیکتاتوری و گذار به مرحله عالیتوری است که در آن همه سیستمهای دولتی زایل می گردند. ایجاد و توسعه حزب کمونیست در واقع به معنای آماده ساختن شرایط برای از بین بردن حزب کمونیست و بطور کلی همه سیستمهای حزبی است. ایجاد یک ارتش انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست و اقدام به جنگ انقلابی در واقع به معنای مهیا ساختن شرایط برای محو نهائی جنگ است. این اضداد در نهایت وحدت نیز تشکیل می دهند.

همانطور که بر همگان روشن است ، صلح و جنگ به یکدیگر تبدیل می شوند. جنگ به صلح بدل می گردد ، همانطور که اولین جنگ جهانی به صلح پس از جنگ انجامید و اکنون که جنگ داخلی چین تمام شده ، جنگ جای خود را به صلح داخلی داده است. صلح به جنگ تبدیل می شود ، همانطور که در سال 1927 همکاری بین گومیندان و حزب کمونیست به جنگ مبدل شد و احتمال دارد که صلح و آرامش کنونی در جهان به دومین جنگ جهانی بدل گردد. علت این امر چیست؟ علت اینست که در جامعه طبقاتی میان چنین پدیده های متضادی ، چون جنگ و صلح ، تحت شرایط معین همگونی موجود است.

اضداد همگی به یکدیگر مربوطند و نه فقط تحت شرایط معین در یک مجموع واحد همزیستی می کنند بلکه در شرایط معین دیگر نیز به یکدیگر بدل می گردند؛ اینست معنای کامل همگونی اضداد. و این درست همان مقصود لنین است که می گوید : « ... چگونه همگون هستند (چگونه همگون می شوند) – تحت چه شرایطی همگون هستند و به یکدیگر تبدیل می شوند ... ».

« چرا عقل بشر نباید این اضداد را مرده و متحجر ، بلکه زنده ، مشروط ، متحرک و در حال تبدیل به یکدیگر دریافت کند » زیرا که اشیاء و پدیده های عینی واقعاً اینطور هستند. واقعیت این است که وحدت یا همگونی اضداد در یک شیئی یا پدیده عینی هیچگاه مرده و متحجر نیست بلکه زنده ، مشروط ، متحرک ، موقتی و نسبی است ؛ تحت شرایط معین کلیه اضداد به عکس خود تبدیل می شوند. انعکاس این امر در تفکر انسان موجب پیدایش جهان بینی دیالکتیکی –

ماتریالیستی مارکسیستی می گردد. این فقط طبقات حاکم مرتجع کنونی و گذشته و همچنین متافیزیسین های خادم آنها هستند که اضداد را زنده ، مشروط ، متحرک و در حال تبدیل به یکدیگر ندانسته بلکه آنها را مرده و متحجر فرض می کنند. آنها این نظر نادرست را در همه جا تبلیغ می کنند و توده های مردم را به گمراهی می کشانند تا بتوانند به حکومت خود ادامه دهند. وظیفه کمونیستها این است که این نظرات نادرست مرتجعین و متافیزیسین ها را فاش سازند ، دیالکتیک درونی اشیاء و پدیده ها را تبلیغ کنند و تبدیل یک پدیده را به پدیده دیگر پیش رانند و بدینسان به هدف انقلاب دست یابند.

وقتی که ما از همگونی اضداد تحت شرایط معین سخن می گوئیم ، منظورمان اضداد واقعی و مشخص و تبدیل واقعی و مشخص آنها به یکدیگر است. در میتولوژی صحبت از انواع گوناگون تبدیلات می شود - مانند « کوافو » در کتاب « شان های جین » (17) که خورشید را دنبال می کند و یا « ای » قهرمان کتاب « حوا نان زی » (18) که با تیر و کمان نه عدد خورشید را ساقط می سازد و یا 72 دگردیسی « سون او کون » در کتاب « سی یو جی » (19) و یا دگرگونی ارواح و روباهان به انسان در بسیاری از افسانه های کتاب « لیائو جای » (20) و غیره. در این افسانه ها تبدیل اضداد به یکدیگر ساده لوحانه و موهومی بوده و زاده قوه تخیل انسانهاست که بوسیله تبدیلات متقابل اضداد واقعی متعدد و بگرنج برانگیخته می شوند ، ولی خود تبدیلات مشخصی نیستند که بیان کننده تضادهای مشخص باشند. مارکس می گوید : « همه میتولوژی ها در تخیل و بوسیله تخیل قوای طبیعت را تسخیر می کنند ، بر آن تسلط می یابند و به آن شکل می دهند ؛ و از این رو با تسلط انسان بر قوای طبیعت ناپدید می گردند. » (21) افسانه های میتولوژی (و همچنین داستانهای کودکان) که از دگردیسی های بیشمار سخن می رانند ، به این جهت باعث لذت و تقریح انسانها می شوند که بیان کننده خیالات و تصورات انسانها درباره تسلط بر قوای طبیعت اند و بهترین آنها همانطور که مارکس می گوید « فریبندگی جاودانی » دارند؛ ولی افسانه ها بر اساس شرایط معین تضادهای مشخص بنا نشده اند و بدین جهت انعکاس علمی واقعیت نیستند. یعنی جهات متضادی که در افسانه ها و یا داستانهای کودکان تشکیل دهنده تضاد هستند، فقط دارای همگونی موهوم اند نه همگونی مشخص. دیالکتیک مارکسیستی انعکاس علمی همگونی را در تبدیلات واقعی به دست می دهد.

چرا تخم مرغ می تواند به جوجه تبدیل شود ولی سنگ نمی تواند؟ چرا میان جنگ و صلح همگونی موجود است ، ولی میان جنگ و سنگ همگونی دیده نمی شود؟ چرا انسان فقط می تواند انسان بزاید و نه چیز دیگر؟ - یگانه علت این است که همگونی اضداد تنها تحت شرایط معین لازم امکان پذیر است. بدون این شرایط معین لازم هیچ همگونی نمی تواند وجود داشته باشد.

چرا انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه 1917 روسیه مستقیماً به انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی اکتبر همان سال پیوست، ولی انقلاب بورژوایی فرانسه مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی نیانجامید و کمون پاریس (1871) به شکست منتهی شد؟ چرا مغولستان و آسیای مرکزی با نظام ایلاتی خود بدون واسطه به سوسیالیسم پیوستند؟ چرا انقلاب چین می تواند از راه سرمایه داری چشم بپوشد و مستقیماً - بدون اینکه راه تاریخی قدیمی کشورهای غربی را بپیماید و بدون گذار از مرحله دیکتاتوری بورژوازی - به سوسیالیسم برود؟ یگانه علت شرایط مشخص وقت است. چنانچه شرایط معین لازم فراهم باشد، در پروسه تکامل یک شیئی یا پدیده تضادهای معینی پدید می آیند و به علاوه اضداد موجود در این تضادها به هم وابسته و به یکدیگر بدل می شوند. در غیر این صورت هیچ یک از اینها ممکن نمی گردید.

این بود مسئله همگونی. اینک ببینیم مبارزه چیست؟ و رابطه بین مبارزه و همگونی کدام است؟

لنین می گوید : « وحدت (تطابق ، همگونی ، تساوی عمل) اضداد مشروط ، موقتی ، گذرا و نسبی است. مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است ، همانطور که تکامل و حرکت مطلق است. » (22)

معنی این جمله لنین چیست؟

همه پروسه ها را آغاز و انتهای است؛ همه پروسه ها به ضد خود بدل می شوند. استواری همه پروسه ها نسبی است ، در حالیکه تلون و بی ثباتی آنها که در تبدیل یک پروسه به پروسه دیگر بیان می یابد ، مطلق است.

حرکت هر شیئی یا پدیده در دو حالت صورت می پذیرد : در حالت سکون نسبی و در حالت تغییر آشکار. مبارزه بین دو عنصر متضاد در درون یک شیئی یا پدیده سبب پیدایش این دو نوع حرکت می شود. چنانچه پدیده ای در حالت اول حرکت باشد ، فقط تغییر کمی (نه کیفی) در آن

حاصل می شود که می توان آن را در سکون ظاهری مشاهده کرد. ولی چنانچه آن پدیده در حالت دوم حرکت باشد، تغییرات کمی حالت اول که به نقطه اوج خود رسیده اند، موجب تلاشی آن پدیده بمثابه یک وجود واحد می گردند و در نتیجه تغییر کیفی پدید می آید که به صورت تغییر آشکار تجلی می کند. وحدت، همبستگی، همپیوستگی، هماهنگی، تعادل، ثبات، رکود، سکون، استواری، موزونی، تراکم، کشش و غیره که ما در زندگی روزمره خود مشاهده می کنیم، همه مظاهری از اشیاء و پدیده ها در حالت تغییر کمی هستند؛ در حالی که تلاشی وحدت یعنی اختلال در حالت همبستگی، همپیوستگی، هماهنگی، تعادل، ثبات، رکود، سکون، استواری، موزونی، تراکم، کشش و غیره و تغییر آنها به ضد خود همگی مظاهری از اشیاء و پدیده ها در حالت تغییر کیفی و گذار از یک پروسه به پروسه دیگر می باشند. اشیاء و پدیده ها دائماً در حال گذار از حالت اول به حالت دوم حرکت هستند و مبارزه اضداد که در هر دو حالت ادامه دارد، در حالت دوم به حل تضاد منجر می شود. بدین سبب است که ما می گوئیم وحدت اضداد مشروط، موقتی و نسبی است، ولی مبارزه اضداد دافع یکدیگر مطلق است.

در پیش گفتیم که میان دو ضد همگونی موجود است و بدین جهت اضداد می توانند در یک وجود واحد همزیستی کنند و به یکدیگر بدل شوند؛ در اینجا منظور ما مشروط بودن است، بدین معنی که تحت شرایط معینی اضداد می توانند به وحدت رسیده و به یکدیگر بدل شوند، اما بدون وجود این شرایط نمی توانند تشکیل یک تضاد را بدهند و در یک وجود واحد همزیستی کنند و به یکدیگر مبدل شوند. همگونی اضداد فقط در شرایط معینی صورت می گیرد و بدین جهت بود که ما گفتیم: همگونی مشروط و نسبی است. در اینجا می خواهیم اضافه کنیم که مبارزه اضداد در سراسر پروسه از ابتدا تا انتها جریان دارد و منجر به تبدیل یک پروسه به پروسه دیگر می شود؛ مبارزه اضداد بدون استثناء در همه جا جریان دارد و از این رو غیرمشروط و مطلق است.

پیوند همگونی مشروط و نسبی با مبارزه غیرمشروط و مطلق موجب حرکت تضاد کلیه اشیاء و پدیده ها می گردد.

ما چینی ها اغلب می گوئیم: «پدیده ها در عین اینکه ضد یکدیگرند، وحدت نیز تشکیل می دهند.» (23) یعنی میان اضداد همگونی موجود است. این حکمی دیالکتیکی و ضد متافیزیکی است. «ضد یکدیگرند» به معنای این است که دو جهت متضاد یکدیگر را دفع می کنند یا با

یکدیگر در مبارزه اند. « وحدت نیز تشکیل می دهند » به معنای این است که دو جهت متضاد تحت شرایط معین وحدت می یابند و به همگونی می رسند. ولی مبارزه درست در همگونی موجود است ؛ بدون مبارزه همگونی نیست.

در همگونی مبارزه است ، در خصوص عموم است و در خصالت خصوصی خصالت عمومی، یا به قول لنین « ... در نسبی مطلق است. » (24)

6- مقام آنتاگونیسم در تضاد

مسئله مبارزه اضداد شامل سؤال زیر می شود : آنتاگونیسم چیست؟ پاسخ ما به این سؤال چنین است : آنتاگونیسم یکی از اشکال مبارزه اضداد است ، ولی یگانه شکل این مبارزه نیست.

تاریخ بشر به آنتاگونیسم میان طبقات که بیان خاصی از مبارزه اضداد است شهادت می دهد. تضاد بین طبقات استثمارگر و استثمارشونده را در نظر بگیریم. این دو طبقه متضاد مدت مدیدی در جامعه ، چه در جامعه بردگی و چه در جامعه فئودالی یا سرمایه داری با یکدیگر همزیستی دارند و با یکدیگر در مبارزه اند؛ ولی تنها پس از آنکه تضاد بین این دو طبقه به مرحله معینی رسید، این مبارزه شکل آنتاگونیسم آشکار به خود می گیرد و منجر به انقلاب می شود. این حقیقت در مورد تبدیل صلح به جنگ در جامعه طبقاتی نیز صادق است.

بمب قبل از انفجار یک وجود واحد است که در آن اضداد تحت شرایط معین در کنار هم زیست می کنند. انفجار فقط پس از پیدایش شرایط جدید (احتراق) صورت می گیرد. چنین تشابهی در کلیه پدیده های طبیعت مشاهده می شود که سرانجام برای حل تضاد کهنه و ایجاد پدیده نو شکل تصادم آشکار به خود می گیرد.

درک این واقعیت شایان اهمیت است. این امر به ما کمک می کند که دریابیم انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیرند و بدون آنها نه می توان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه می توان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق غیرممکن می گردد. کمونیستها باید تبلیغات فریبنده مرتجعین را - که گویا انقلاب اجتماعی غیرضرور و غیرممکن است - فاش و برملا سازند و موظفند از

تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی با استواری تمام پیروی کنند و به خلق در فهم این امر کمک کنند که انقلابات اجتماعی نه تنها کاملاً ضرور بلکه کاملاً امکان پذیرند و سراسر تاریخ بشر و همچنین پیروزی اتحاد شوروی این حقیقت علمی را تأیید کرده است.

معذک ما باید وضعیت مبارزه اعداد گوناگون را بطور کنکرت بررسی کنیم و هیچ گاه نباید فرمولهای فوق الذکر را بی موقع و بی جا در مورد همه اشیاء و پدیده ها بکار ببندیم. تضاد و مبارزه عام و مطلق است ولی شیوه های حل تضادها یعنی اشکال مبارزه به علت گوناگونی خصلت تضادها مختلف است. بعضی از تضادها خصلت آنتاگونیستی آشکار نشان می دهند، در صورتی که بعضی دیگر دارای چنین خصلتی نیستند. طبق تکامل مشخص اشیاء و پدیده ها پاره ای از تضادها که در ابتدا غیر آنتاگونیستی هستند به تضادهای آنتاگونیستی بدل می شوند، حال آنکه برخی دیگر که در آغاز آنتاگونیستی هستند، به تضادهای غیر آنتاگونیستی تغییر می یابند. همانطور که در بالا اشاره شد، تا زمانیکه طبقات موجودند، تضاد بین نظرات درست و نادرست در حزب کمونیست انعکاسی از تضادهای طبقاتی در درون حزب خواهند بود. این تضادها در ابتدا یا در مورد بعضی مسائل حتماً بلافاصله آنتاگونیستی نمی شوند ولی با رشد مبارزه طبقاتی ممکن است به تضادهای آنتاگونیستی تغییر یابند. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی به ما نشان می دهد که تضاد بین نظرات درست لنین و استالین از یک طرف و نظرات نادرست تروتسکی و بوخارین و دیگران از طرف دیگر ابتدا به شکل آنتاگونیستی ظاهر نگشت، بلکه بعدها به آنتاگونیسم مبدل شد. در تاریخ حزب کمونیست چین نیز چنین مواردی یافت می شود. تضاد بین نظرات درست بسیاری از رفقای حزب ما و نظرات نادرست چن دو سیو و جان گوه تائو و دیگران ابتدا به شکل آنتاگونیستی بروز نکرد بلکه بعدها به آنتاگونیسم مبدل شد. در حال حاضر در درون حزب ما تضاد بین نظرات درست و نادرست شکل آنتاگونیستی ندارد و چنانچه رفقای که مرتکب اشتباه شده اند بتوانند اشتباهات خود را تصحیح کنند، این تضاد به آنتاگونیسم بدل نخواهد شد. از این رو حزب باید از یک سو علیه نظرات نادرست بطور جدی مبارزه کند و از سوی دیگر به آن رفقای که مرتکب اشتباه شده اند امکان کافی دهد تا به اشتباهات خود پی ببرند. در چنین صورتی مسلم است که مبارزه تا حد افراط نادرست خواهد بود. ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده اند روی اشتباهات خود بایستند و آنرا عمیق تر سازند، امکان دارد که این تضاد به آنتاگونیسم بدل شود.

از نظر اقتصادی تضادهای بین شهر و ده در جامعه سرمایه داری (در آنجا شهرهای تحت کنترل بورژوازی دهات را بیرحمانه غارت می کنند) و در چین در مناطق تحت حکومت گومیندان (در آنجا شهرهای تحت کنترل امپریالیسم و بورژوازی بزرگ کمپرادور چین دهات را به وحشیانه ترین وجهی چپاول می کنند) نهایت آنتاگونیستی اند. ولی این تضادها در یک کشور سوسیالیستی و در مناطق پایگاه انقلابی ما به تضادهای غیر آنتاگونیستی بدل گشته اند و در جامعه کمونیستی از بین خواهند رفت.

لنین می گوید : « آنتاگونیسم و تضاد به هیچ وجه همانند نیستند. در شرایط سوسیالیسم اولی ناپدید می گردد، ولی دومی باقی می ماند. » (25) این بدان معنی است که آنتاگونیسم فقط یکی از اشکال مبارزه اضداد است ولی به هیچ وجه یگانه شکل آن نیست؛ از این رو فرمول آنتاگونیسم را نمی توان همه جا بطور مکانیکی بکار بست.

7 - نتیجه گیری

اینک آنچه را که گفتیم بطور اجمال جمع بندی می کنیم. قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها ، یعنی قانون وحدت اضداد ، قانون اساسی طبیعت و جامعه و از این رو قانون اساسی تفکر است. این با جهان بینی متافیزیکی مغایرت دارد. با کشف این قانون انقلاب عظیمی در تاریخ معرفت انسان صورت گرفته است. از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک ، تضاد در تمام پروسه های اشیاء و پدیده های عینی موجود است، در تمام پروسه های تفکر ذهنی پیدا می شود و از ابتدا تا انتهای همه پروسه ها نفوذ می کند ؛ این است عام بودن و مطلق بودن تضاد. هر تضاد و هر یک از جهات آن دارای ویژگیهای خود هستند ؛ این است خاص بودن و نسبی بودن تضاد. اضداد تحت شرایط معین همگون اند و از این رو می توانند در یک وجود واحد با یکدیگر همزیستی کنند و به یکدیگر تبدیل شوند ؛ این نیز خاص بودن و نسبی بودن تضاد است. ولی مبارزه اضداد دائمی است و هم در همزیستی اضداد و هم در تبدیل متقابل آنها به یکدیگر در جریان است و بخصوص در مورد آخر به وضوح بیشتری به چشم می خورد ؛ این نیز عام بودن و مطلق بودن تضاد است. در مطالعه خاص بودن و نسبی بودن تضاد ما باید به فرق میان تضاد عمده و

تضادهای غیر عمده و همچنین به فرق میان جهت عمده و جهت غیر عمده تضاد توجه کنیم ؛ در مطالعه عام بودن تضاد و مبارزه اضداد نیز باید به فرق میان اشکال متنوع مبارزه اضداد توجه کنیم ؛ چه در غیر این صورت حتماً دچار اشتباه خواهیم شد. چنانچه پس از پژوهش ، تزه‌های اساسی فوق‌الذکر را واقعاً درک کنیم ، قادر خواهیم شد نظرات دگماتیستی را که مغایر اصول اساسی مارکسیسم – لنینیسم بوده و به امر انقلابی ما زیان می‌رسانند از میان برداریم و در عین حال برای رفقای با تجربه ما امکاناتی فراهم خواهد شد که تجربیات خود را منظم کنند و به سطح اصولی ارتقاء دهند و از تکرار اشتباهات امپیریستی اجتناب ورزند. چنین است چند نتیجه‌گیری مجمل از بررسی ما درباره قانون تضاد.

یادداشتها

1 – لنین : « یادداشت‌های فلسفی » : « خلاصه " درس‌هایی درباره تاریخ فلسفه " هگل جلد اول ، بخش " مکتب ایلیات " ».

2 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک ». لنین در این اثر می‌گوید : « دوگانه شدن یک واحد کل و معرفت بر اجزاء متضادش جوهر و اساس دیالکتیک را می‌سازد. » علاوه بر این لنین در اثر دیگری به نام « خلاصه " علم منطق " هگل » می‌نویسد : « دیالکتیک بطور خلاصه می‌تواند بمثابه آموزش وحدت اضداد تعریف شود. بدینسان است که هسته دیالکتیک درک می‌گردد ولی این خود مستلزم توضیحات و رشد و تکامل است. »

3 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک ».

4 – در دوران سلسله حان روزی یکی از پیروان مشهور مکتب کنفوسیوس به نام دون جون شو (179 – 104 قبل از میلاد) رو به امپراطور حان او دی کرد و گفت : « تائو از آسمان می‌آید

؛ سپهر تغییر ناپذیر است ؛ تائو نیز تغییرناپذیر است. « تائو یک اصطلاح فلسفی قدیمی چین است. در اینجا تائو به معنای راه و طریق و یا حقیقت آمده است و نیز از آن می‌تواند قانون و یا قاعده مستفاد شود.

5 – انگلس : « آنتی دورینگ » فصل اول، بخش 12: " دیالکتیک ، کمیت و کیفیت " .

6 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک » .

7 – انگلس : « آنتی دورینگ » فصل اول، بخش 12: " دیالکتیک ، کمیت و کیفیت " .

8 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک » .

9 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک » .

10 – لنین : « کمونیسم » (12 ژوئن 1920). همچنین مراجعه شود به « مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین » ، یادداشت 11.

11 – این عبارت از « استراتژی حمله » فصل 3 کتاب « سون زی » گرفته شده است.

12 – وی جن (580 – 643) یکی از سیاستمداران و مورخین اوایل سلسله تان بود. این عبارت از جلد 192 « زی جی تون جیان » گرفته شده است.

13 – « شوی هو جوان » (قهرمانان مردابها) یک رمان چینی است که جنگهای دهقانی اواخر سلسله سون شمالی را توصیف می‌کند. سون جیان قهرمان عمده این رمان بود ؛ قصبه جو در نزدیکی لیان شان بوه – پایگاه جنگ دهقانان واقع بود. کدخدای این قصبه مالک بزرگ و ظالمی بود به نام جو چائو فون.

14 – لنین : « باز هم درباره سندیکاها ، اوضاع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین » .

15 – لنین : « چه باید کرد؟ » فصل اول ، بخش 4.

16 - لنین : « خلاصه " علم منطق " هگل ».

17 - « شان های جین » (کتاب کوهها و دریاها) در عصر جنگهای کشورها (403 - 221 قبل از میلاد) نگاشته شده است. در این کتاب چنین خوانده می شود : « کوافو که داعیه خدائی در سر داشت روزی به تعقیب خورشید می پرداخت ؛ وی هنگام غروب آفتاب سخت تشنه شد و از رودخانه زرد و رودخانه وی آب نوشید. ولی از آنجا که آب این دو رودخانه کافی نبود خواست که به سوی شمال عزیمت کند تا از دریای وسیع آنجا آب بنوشد ولی به مقصد نرسید و در نیمه راه از شدت تشنگی هلاک گردید. عصائی که از او باقی ماند ، به جنگل دن مبدل شد.» (های وای بی جین)

18 - ای یکی از قهرمانان افسانه ای چین قدیم است. داستان « تیرزدن به خورشید » داستان هنر تیراندازی او است. لی وان که در دوران سلسله هان می زیست (یکی از اشراف قرن دوم قبل از میلاد بود) کتابی تحت عنوان « حوانان زی » تنظیم نموده که در آن روایت می شود : « در عصر امپراطور یائو ده خورشید در یک زمان طلوع می کرده است. به علت آنکه اشعه سوزان این خورشیدها به امور کشاورزی زیان می رساندند و درختان و علفها را می سوزاندند، مردم گرسنه ماندند. به علاوه مردم نیز از آزار حیوانات وحشی در امان نبودند. امپراطور یائو به ای فرمان داد تا همه این خورشیدها را با تیر بیاندازد و حیوانات وحشی را بکشد ... در نتیجه مردم از این عمل بسیار خوشحال شدند. » در قرن دوم میلادی وان ای یکی از نویسندگان سلسله هان شرقی در توضیحی بر « پرسش از سپهر » (شعری از چپو یوان شاعر باستانی چین) چنین می نویسد : « در حوانان زی آمده است که در عصر امپراطور یائو ده خورشید یکمرتبه طلوع می کنند و علفها و درختان را خشک می نمایند. امپراطور یائو به ای فرمان می دهد که این خورشیدها را با تیر بیاندازد ؛ ای نه عدد از آنها را ساقط کرد ولی یکی از آنها بجا ماند. »

19 - « سی یو جی » (زیارت به مغرب) یکی از رمانهای افسانه ای قرن شانزدهم چین است. سون او کون قهرمان عمده این داستان میمونی است که معجزه می کند و صاحب سحر و

جادوئی است که بدان وسیله می تواند خود را به 72 شکل مختلف چون پرنده ، حیوان ، کرم ، ماهی ، علف ، درخت ، انسان و غیره درآورد.

20 – « لیائو جای » مجموعه ای است از 431 داستان که پو سون لین در قرن هفدهم (سلسله تسین) بر اساس جمع آوری داستانهای توده ای به رشته تحریر درآورده است. بیشتر این داستانها از ارواح و روباهان صحبت می کنند.

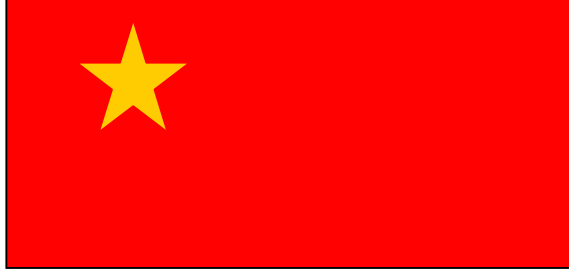
21 – مارکس : « مقدمه بر انتقاد اقتصاد سیاسی ».

22 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک ».

23 – این جمله را که « پدیده ها در عین اینکه ضد یکدیگرند وحدت نیز تشکیل می دهند » ابتدا بانگو (مورخ شهیر چین در قرن یکم) در اثر خود به نام « چیان حان شو » (تاریخ اوایل سلسله حان) ، جلد 30 « ای وین جی » بکار برد و سپس در زبان روزمره مردم معمول گشت.

24 – لنین : « درباره مسئله دیالکتیک ».

25 – لنین : « ملاحظاتی درباره کتاب بوخارین به نام « اقتصاد مرحله گذار ».



آدرس ما: www.sholajawid.org

تماس با ما: Sholajawid2@hotmail.com